

آسیب های خرافه بر کیان اسلام و تشیع

<?xml encoding="UTF-8">

حرکتهای بزرگ خداپاورانه و خدامحورانه، همانها که به طلایه داری انبیای الهی، طلایه داری شده اند، با همه اثرگذاری ژرف در روح و روان انسانها و جامعه انسانی، از گزند ویران گر خرافه ها در امان نبوده اند که پس از رویاروییهای گسترده و قربانیهای بسیار، سرانجام هرکدام به گونه ای در باتلاق خرافه ها و پندارهای غلط، فرو رفته اند.

اسلام، فرهنگ و ارزشهای اسلامی نیز از خرافه در امان نبوده اند و خرافه ها در باورها، ارزشها و رفتار مسلمانان اثر گذارده و ویرانیهایی به بار آورده اند؛ اما اینها با همه هجوم سنگین خود به باورها و ارزشهای دینی به خاطر اصول استوار و معجزه جاوید اسلام که همانا قرآن باشد و سیره و گفتار روشن نبی اکرم، نتوانسته اند اسلام را زمین گیر کنند. ائمه اطهار و به پیروی از آنان، علمای راستین، در پرتو اصول راستین و معجزه جاوید اسلام، از مرزهای عقیدتی پاسداری کرده و مشعلها را روشن نگهداشته اند. اما با این همه، خرافه، به خاطر جلوه هایی که داشته و دارد و جاذبه آفرینیها برای عوام و گاه علمای ساده لوح و ساده اندیش، آسیبهای ویران گر آن، از نگاه ها به دور مانده است. جریانهای حق و خدامحور، همواره در خطر نفوذ خرافه قرار داشته و دارند. باورها و رفتارهای غیرمنطقی و پندارهای بیهوده و پوچ که جاذبه آنها شگفتی برمی انگیزاند آثار ویران گری بر عقاید و ارزشهای دینی برجای می گذارند. افسانه بافیهای احبار و رهبان درباره پیامبران خود و رفتارهای غیرمنطقی به نام شریعت موسی و عیسی، این دو دین آسمانی و پویا را به انحطاط کشاند و ناکارآمد ساخت. 1

رواج خرافه، در میان فرهنگهای معاصر جهان، بیش از گذشته است. خرافه پردازان، یافته های خود را در قالبهای روزپسند عرضه می کنند. با وجود پیشرفت علم، بازار رازخوانیها، رمالان، جادوگران و بخت و اقبال گشایان از هر زمان پررونق تر است. خرافه گرایی در پاره ای از جامعه های پیشرفته دامن گیر مردم شده است.

فرهنگ مسلمانان نیز، از نفوذ خرافه در امان نمانده و این ویروس پرخطر، باورها، ارزشها و رفتار مسلمانان را هدف قرار داده است. جلوه های خرافه، آسیبهای ویران گر آن را بر توده ها پنهان داشته است. حتی شماری از ساده اندیشان در لباس دین، بر این پندارند که استفاده از خرافه ها در رواج دین و مذهب و برانگیختن احساسات مردم، سودمند خواهد بود.

نگاه دینی و جامعه شناختی به پیامدهای خرافه نشان می دهد، بهره گیری از موهومات، نه تنها در استوارسازی باورها و پیشرفت معنوی و اوج گیری مردم سودمند نیست که آثار ویران گری در پی دارد. بخش بزرگی از فرصتهای ارزش مند و حیاتی پیامبران و امامان در مبارزه با پیرایه ها و حشو و زوائد افزوده شده بر دین سپری شده است. 2

این پژوهش، نگاهی است به پیامدهای خرافه در حوزه باورها، ارزشهای اسلامی و شیعی و آسیب آن بر جامعه دینی.

آسیبهای خرافه بر باورهای دینی

1. خرافه زمینه ساز شرک

توحید، سنگ زیرین و بنیادی ترین عقائد اسلامی است. برابر مفهوم توحید، خدا، یکتا، دارای همه صفات کمالی، بی مانند، خالق یگانه عالم و بی شریک است و اداره عالم به اراده او صورت می گیرد. توحید در ذات، صفات و افعال. انسان با باورمندی به این اصل والا و پرستش آن ذات بی چون، و در پرستش انبازی برای خدا نگرفتن، به صف موحدان درمی آید. هم در عقیده باید خدا را در ذات، صفات و افعال یگانه بداند و هم در عمل، در برابر ذات بی چون او به کرنش بایستد و بر این مدار به حرکت دربیاید. از منظر قرآن، صفات خداوند، عین ذات اوست. خدا، در وهم و خیال نگنجد و از هرگونه همانندی به آفریده های خود دور است. جهان هستی، به وسیله نظام و سنتهای حکیمانه او اداره می شود و تصادف و جزاف در آن راه ندارد. و همه طاعتها و عبادیتها و بندگیها، تنها شایسته اوست و بس. رفتارهای غیر منطقی و خرافی که به آستان این باور روشن خدشه وارد سازد، بی گمان شرک است و یا به شرک می انجامد و آدمی به وادی هولناک شرک فرو می افتد. و اساس و بنیان توحید و یگانگی خداوند را در جامعه و درون انسان، متزلزل می سازد. وارد شدن به وادی شرک و آسیب رساندن به توحید، نه تنها ممکن است از سوی خرافه گرایان و خرافه مسلکان رخ نماید که چه بسا از سوی گروه ها و نحله ها، به سبب پاره ای از برداشتهای نادرست و یا سیراب نکردن اندیشه خود از سرچشمه، به آن دامن زده شود.

امام خمینی، باورهای شماری از نحله های اهل حدیث را درباره ذات و صفات خداوند و آفرینش هستی، ناسازگار با اساس تنزه و توحید می داند و بر این نظر است این گونه باورها این اساس را متزلزل می سازند. به نظر ایشان اینان چون بدون آمادگیهای عقلی و فلسفی پا در وادی پاره ای از معارف دقیق نهاده و از سر غفلت و بی توجهی، از حوزه توحید دور شده اند.

نمونه پررنگ تر آن، فروافتادن ظاهرگرایان به باتلاق تجسم و تشبیه است. اینان که به نقشی عقل و خرد و راهنمایی اهل بیت در شناخت صفات خداوند بی توجه بودند، به استناد ظاهر آیاتی از قرآن، به فسانه و اوهام گرفتار شده و برای خداوند، دست و پا و جا و مکان پنداشته اند. 3

وقتی که خرافه و پندارهای غلط و برداشتهای نادرست گروه ها و نحله های فکری را به باتلاق شرک فرو می افکند، دیگر حساب توده های مردم روشن است. اینان، هر آن ممکن است به خاطر باور به خرافه ای در لجن زار دوگانه پرستی گرفتار آیند. از جمله خرافه هایی که هر آن ممکن است انسان باورمند به آنها سر از شرک دربیاورد، عبارت اند از:

باور به بخت و اقبال و یا باور به این که کواکب و ارواح در سرنوشت انسان اثرگذارند، یا مهره ها در زدودن بدفرجامی نقش دارند و یا عدد سیزده نحس است و . . .

این باورها، هم با توحید افعالی ناسازگارند و هم با توحید در عبودیت. زیرا باور به بخت و اقبال، جبر و با حکمت خداوند و قانون مند بودن نظام هستی ناسازگار است. جهان بر پایه سنتهای حکیمانه بنا شده و خداوند با بستن آویزه ای بر بازو، از سنتهای خود دست نمی کشد. نه کس بی جهت عزیز و سربلند می شود و نه فردی بدون دلیل خوار و زبون می گردد و باور به بخت و اقبال، با اعتقاد به ظالمانه بودن بنای هستی برابر است.

بازوبند، و مهره های رنگین، که در عرف عرب "تمیمه" نام دارد، نیز از باوری جاهلی و شرک آلود منشأ گرفته، که پس از سده ها به شکل مسخ شده خود را تا دوران معاصر کشانده است. این رویه، در آغاز اسلام، در میان عرب، بویژه زنان مرسوم بود و پیامبر آن را شرک خواند و از مردم خواست خود را از کمند آن رها سازند:

"ان الرقى والتمايم والتولة شرک"4

تمیمه ها و توله شرک است.

رقی، جمع رقیه، اورادی بود که کاهنان بر بیماران می دمیدند. تمیمه، آویزه ای بود که برای دفع چشم زخم به کار برده می شد و توله، جادویی بود که مرد را از نزدیک شدن به همسرش باز می داشت. 5

از رسمهای خرافی رایج در میان مردم، پاشیدن خون قربانی بر در و دیوار است. شماری برای پیشگیری از چشم زخم، گوسفندی را قربانی کرده و خونس را بر دیوار خانه ای نوساخته و یا بر سپر ماشینی که به تازگی خریده اند، می مالند.

و شماری با رسیدن عروس به آستانه خانه در برابر وی قربانی می کنند.

در برخی از مناطق ایران در جلو جنازه میت نیز گوسفندی را سر می برند.

قربانی برای پیشگیری از چشم زخم، ریشه دینی ندارد. عرب جاهلی برای دور کردن دیوان از فرزندان خود، حیوانی قربانی کرده و خون او را به سر و روی نوزاد می مالیدند. و یا در وقت بنای سرا و حفر چاه، برای دور کردن اجنه از ساحات آن قربانی می کردند.

ابی بریده گوید:

كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَةِ إِذَا وُلِدَ لِأَحَدِنَا غُلَامٌ ذَبَحَ شَاةً وَلَطَخَ بِرَأْسِهِ بِدَمِهَا.

6ما، در جاهلیت وقتی فرزندی برای مان زاده می شد گوسفندی کشته و سر کودک را با خون آن می آلودیم.

پیامبر این رسم را دگرگون کرد. مردم را از قربانی کردن از ترس جنیان بازداشت.

"انه (ص) نهی عن ذبائح الجن"7

رسول خدا (ص)، به مردم سفارش فرمود:

"به شکرانه عروسی و خرید خانه و آمدن حاجیان از حج و ولادت و ختنه نوزاد، برای خدا قربانی کنند، و مردم را با آن مهمان سازند. 8"

تطیر فال بد

از عاداتهای رایج در میان مردم "تطیر" فال بد زدن بود، تطیر از ماده طیر. از آن جا که عرب جاهلی، از پرواز و یا صفیر نابهنگام پرندگان، بد به دل می گرفت، همه موارد فال بدزدن به تطیر شهره شد. پیامبر (ص) این باور را شرک خواند:

"الطيرة شرک (ثلاثا) وما منا الا ولكن الله يذهب بالتوکل"

9رسول خدا سه بار تکرار کرد: فال بد زدن شرک است. کم تر کسی است که این باور در اندیشه اش راه نیابد، ولی

خداوند آن را در سایه توکل از میان برمی دارد.

چه تطیر و بد یمن شمردن آفریده های خداوند، برابر با انکار قضا و قدر و نظام مندی خلقت، نفی حکمت و عدالت در هستی، سست کننده روح امید و اراده و اقدام در آدمی، وادار کننده انسان به ویران گری و طغیان گری است. این باور خرافی، هم با توحید در افعال و هم با توحید در عبادات ناساز است.

پیامبر برای از میان بردن آثار روانی تطیر، به پیروان خویش سفارش می فرمود فال بد نزنند و بر آن ترتیب اثر ندهند و فال نیک (تفأل) بزنند و خود نیز اسامی و پدیده ها را به فال نیک می گرفت و به مسلمانان امید و نشاط می داد و می فرمود:

خداوند فال نیک را دوست می دارد.

10 تفأل به قرآن

از اموری که نهی شده است، تفأل به قرآن است. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:
"لاتتفأل بالقرآن. 10"

شیخ عباس قمی، در ذیل این روایت، خلاصه ای از نوشته فیض کاشانی را که در فرق بین تفأل به قرآن و استخاره به آن نوشته است، بدین شرح نقل می کند:

"لاینافی هذا ما اشتهر اليوم بین الناس من الاستخارة بالقرآن على النحو المتعارف بینهم لأن التفأل غیر الاستخارة فان التفأل إنما یكون فیما سیقع ویتبین الامر فیہ کشفاء مریض أو موته ووجدان الصّالة او عدمه ومآله الى تعجیل تعرّف علم الغیب وقد ورد النهی عنه و عن الحكم فیہ بئّة لغير أهله بخلاف الاستخارة فانه طلب لمعرفة الرشد فی الامر الذی ارید فعله أو ترکه وتفویض الامر الى الله سبحانه فی التعیین وانما منع من التفأل بالقرآن وان جاز بغيره اذا لم یحکم بوقوع الامر على البتّ لآئنه اذا تفأل بغير القرآن، ثم تبین خلافه فلا بأس بخلاف القرآن فآئنه یقضى الى اساءة الظن بالقرآن ولایتأتی ذلک فی الاستخارة به لبقاء الابهام فیہ بعد. وان ظهر السوء لان العبد لایعرف خیره من شره فی شی. قال الله تعالى: "عسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم عسی أن تحبوا شیئاً وهو شرّ لکم. والله یعلم وانتم لاتعلمون."

12 آن چه در این روایت آمده است، با آن چه در بین مردم رایج است که همانا استخاره با قرآن باشد، ناسازگاری ندارد. زیرا تفأل غیر از استخاره است. تفأل از مقوله پیش بینی آینده و بیان اموری است که در آینده رخ می دهد، مانند: شفا یافتن بیمار، یا فوت او، و پیدا شدن چیز گم شده، یا پیدا نشدن آن، که به گونه ای بیان امور پنهان و علم به غیب است و از آن نهی شده است. و از حکم به آن، قطعاً برای غیر اهل اش. برخلاف استخاره که آن، در حقیقت، جست و جوی شناخت، آگاهی و برطرف شدن شک در انجام و یا ترک کاری است و واگذارن امر به خداوند متعال در تعیین.

از تفأل به قرآن، بازداشته شده است. و اگرچه به غیر قرآن، به کتابهای دیگر، رواست، هنگامی که به طور قطع به وقوع امری حکم داده نشود. زیرا اگر به غیر قرآن تفأل زده شود، سپس خلاف آن آشکار شود و به وقوع پیوندد، باکی بر آن نیست، مشکلی پدید نمی آورد. به خلاف تفأل به قرآن که اگر خلاف آن به وقوع پیوندد، سبب بدگمانی به قرآن می شود.

و در استخاره نیز بدگمانی به وجود نمی آید، زیرا به گونه ای در آن ابهام وجود دارد و به طور قطع به خوبی و یا بدی انجام کاری حکم نمی شود. انسان خیر را از شر در چیزی باز نمی شناسد. خداوند متعال می فرماید: بسا چیزی که تا خوش بدارید و خود به سود شماست و بسا چیزی که دوست بدارید و خود به زیان شماست. خداوند داند و شما ندانید.

2. زمینه ساز جدایی امت از امام

گسستن امت از امام، از دیگر آسیبهای خرافه و خرافه اندیشی است. پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) بشر هستند و مورد خطاب پروردگار و مکلف به انجام واجبات و پرهیز از محرمات. پس هرکس بینگارد آنان تکلیفی ندارند و یا این که در مقامی قرار دارند که نزدیک شدن به آن و در جهت و در آن مسیر قرار گرفتن، برای انسانهای معمولی ممکن نیست، خرافه است و این نوع نگاه، سبب می شود که آن بزرگواران از اسوه بودن برای انسان خارج شوند، در حالی که آنان اسوه اند. اسوه بودن فردی برای فردی، وقتی به حقیقت می پیوندد که سنخیتی بین آنان باشد.

اگر بین نبی مکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) با مردم سنخیتی نباشد، آنان در مقامی غیردسترسی باشند و برای هیچ کس توان نزدیک شدن به رفتارها، عبادتها و تکلیف مداری آن بزرگواران نباشد، اسوه قرار دادن آنان برای مردم ممکن نیست.

معصومان باید به گونه ای باشند که مردمان بتوانند از راه و منش، عبادت و چگونگی انجام تکالیف و . . . آنان پیروی کنند.

غلو و نشانیدن پیامبر و ائمه در جایگاه فوق بشری و دور از دسترس فرزندان آدم، صف آنان را از امت جدا می سازد و نقش اسوه و امامت و الگو بودن را از آنان سلب می کند؛ چه اگر رهبر امت موجودی باشد ماوراء بشری و پیچیده در هاله ای از قداست، نه بمیرد و نه سایه داشته باشد، نه گرسنه شود و نه درد و رنجی احساس کند، مردم نمی توانند با او هم گام شوند. کسانی که در دو دنیای جداگانه اندیشیده و زندگی می کنند، چگونه می توانند راهبر و راهرو یکدیگر شوند.

همنشینی مسلمانان با ترسایان سبب شد برخی مسلمانان، مانند مسیحیان، گمان برند فرستاده خدا از جنس مردمان خاکی نیست و او در حقوق و تکالیف، راهی جداگانه دارد. قرآن بر این باورهای ویران گر راه بست و با نزول کریمه زیر بر آنها خط بطلان کشید:

"قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی"

13 بگو: من نیز بشری مانند شمایم که به من وحی می شود.

علامه طباطبایی در ذیل این شریفه می نویسد:

"[خداوند] به مسلمانان هشدار داد: پیامبر، فردی از جنس بشر است و چیزی زائد بر آنان ندارد. و زیادتى برای خود ادعا نمی کند و مردم نباید از او انتظار بی جا داشته باشند و هرکس می خواهد راه خدا را طی کند، باید کار نیک انجام دهد و از شرک بپرهیزد. "13

در همین راستا، یعنی جداانگاری رسول خدا از مردم، در زندگی و مرگ و براساس این پندار خرافی که رسول خدا، از جنس دیگری است و با مردم متفاوت، هنگامی که فرزند رسول خدا، ابراهیم، فوت کرد و خورشید هم در همان روز گرفت، باورهای منسوخ جاهلیت به سراغ مسلمانان عزادار در مرگ پیامبرزاده خود آمد. گفتند: خورشید، از آن روی گرفته است که رسول خدا ابراهیم را از دست داده است و در اندوه او به سر می برد.

پیامبر، پیش از انتشار این سخن خرافی و جاهلی در برابر آن به سرعت واکنش نشان داد، مردم را در مسجد گرد آورد، بر فراز منبر رفت و فرمود:

"کسوف خورشید و ماه دو نشانه از نشانه های خداست. آن دو به فرمان خدا در حرکت هستند و فرمانبردار او. برای مرگ و زندگی کسی رخ نهان نمی کنند. در وقت کسوف نماز بگزارید. "

در این هنگام حضرت از منبر فرود آمد، اقامه نماز کرد و مردم به آن حضرت اقتدا کردند. 15 با همه روشنگریهای پیامبر و تأکید همانندی آن حضرت در مرگ و زندگی با دیگران، عاداتهای جاهلی، از بسیاری از دلها، ریشه کن نشد و بسیاری رسوبات آن را در ته دل خویش داشتند. از جمله، پس از مرگ رسول خدا، پاره ای از آن بروز یافت و دیده شد.

هنگام مرگ رسول خدا (ص) مردم برای دفن آن حضرت و آگاهی از وظیفه خود، در خانه رسول خدا گرد آمدند. همگان سر در جیب غم فرو برده بودند که عمر برخاست و ادعا کرد:

"همانا گروهی از منافقان می پندارند که پیامبر خدا (ص) درگذشته است. او، نمرده، بلکه مانند موسی بن عمران

به نزد پروردگار خویش رفته است. به خدا سوگند که بی گمان پیامبر خدا (ص) بازخواهد گشت و بی چون و چرا دست و پای آنان را که گمان می برند وی مرده است خواهد برید. "16

عثمان بن عفان نیز بر این پندار خرافی پای فشرد که:

"ان رسول الله لم يمِت ولكنهُ رفع كما رفع عيسى بن مريم. "17

رسول خدا نمرده، او مانند عیسی بن مریم به آسمان برده شده است.

عباس، عموی پیامبر که در آخرین ساعت زندگی پیامبر بر بالین حضرت حاضر و شاهد مرگ پیامبر بود، در برابر این غلو و سخن خرافی و جاهلی واکنش نشان داد و در سخنی روشنگر، حقیقت مسأله را نمایاند و بر جنبه بشری بودن پیامبر و مرگ و زندگی آن حضرت تأکید کرد و فتنه را از میان برداشت. به گزارش ابن عباس، در این هنگام، عباس بلند شد و به مردم گفت:

"ای مردم، همانا پیامبر مرده است، آن حضرت را دفن کنید. برای خدا دشوار نیست، اگر چنانکه گمان می برند نمرده او را از خاک برانگیزاند. به خدا سوگند پیامبر پس از آن که راه را روشن و حلال و حرام را بیان کرد و مانند دیگر مردم ازدواج کرد. . . و جنگید و صلح کرد. به خدا سوگند هیچ کس از مردم. . . سامان بخش تر و پرتلاش تر از پیامبر خدا یافت نمی شود. ای مردم پیامبر خود را به خاک سپارید. "18

روشنگری عباس بن عبدالمطلب، به فتنه و خرافه ای هولناک که می توانست مسیر دعوت اسلامی را تغییر دهد، پایان داد.

بنی امیه، چون به جاهلیت برگشته بودند، از خرافه برای رام کردن مردم، بهره می گرفتند. این گروه رجعت طلب، درباره صحابه پیامبر، کرامتهایی تراشیده و نشر دادند. چنان مقام آنان را بالا بردند که کسی جرأت نکند اندیشه و کارکرد آنان را به بوته نقد بگذارد. مقام آنان را دور از دسترس دیگران قرار دادند و یا این گونه وانمود کردند. در مثل حجاج بن یوسف درباره خلیفه سوم، بر این پندار خرافی پای فشرد که:

"مثل وی مانند عیسی بن مریم است. چنان که عیسی نمرده و به سوی خدا بالا رفته عثمان نیز زنده است. "19
این سخن سخیف، از سوی کسی ایراد می شد که زیارت و بوسیدن منبر پیامبر را خرافه می خواند و می گفت:
مردم چوبها و استخوانهای پوسیده را احترام می گذارند.

20 البته این یاهو ها از سوی مسلمانان تیزنگر و هوشمند بی پاسخ نماند، ولی آثار منفی خود را در جامعه اسلامی و فرهنگ عمومی برجای گذاشت.

چهره پردازیهای غیرواقعی از ائمه (ع) نیز، در جدا کردن شیعیان از راه و رسم اهل بیت، اثرگذار بوده است. باور غلوآمیز و غیرواقعی به ائمه (ع) در طول تاریخ، از اوج و فرود برخوردار بوده و در میان شماری از مردم تا مرز الحاد پیش رفته است. در روزگار خلافت علی (ع) شماری کم ظرفیت با دیدن کرامتها و بزرگیهای علی (ع) به او جامه فوق بشری پوشاندند که امام با همه وجود، با این گروه غالی برخورد کرد.

رگه هایی از این جریان، باور و فکر سخیف، اکنون در میان پاره ای از فرقه های علویان، بویژه گروه "بکتاشیه"21 دیده می شود که به جای پیروی از علی (ع) در عبادت، جهاد و اطاعت از خداوند، تنها به ستایش کفرآمیز او می پردازند و هرگونه همانندی میان خود و علی (ع) را ناروا می شمرند. که البته این گروه ها در دهه های اخیر به تعدیل باورهای خود نزدیک شده اند.

شماری از هواداران اهل بیت، امامان را بشر می دانند، ولی بر این پندارند که: آنان از جایگاه و از طهارت و عصمت ویژه الهی بهره مندند که دست بشر از رسیدن به آن جایگاه کوتاه است و هیچ گونه همانندی میان ما و آنان

وجود ندارد. آنان از راه غیب مأمور به تکالیفی ویژه بوده اند که ما نه دسترسی به آنها داریم و نه توان انجام آنها را. از این روی، وظیفه ای نیز در انجام آنها نداریم!

روشن است این نگاه، نقش الگو و اسوه و رهبری را از ائمه می گیرد. کسی که وجه مشترکی با پیروان خود ندارد و در امور زندگی و راه و رسم اجتماعی، تنها از غیب فرمان می گیرد، چگونه می تواند برای دیگران اسوه راه باشد و رفتار او برای امت تکلیف ایجاد کند و حرکت بیافریند و مردم ملزم باشند از رفتارهای فردی و اجتماعی او تکلیف شرعی استنباط کنند.

شهید مطهری می نویسد:

"این که می گویند: "عارفا بحقه" معرفت امام لازم است، برای این است که فلسفه امامت پیشوایی و نمونه بودن و سرمشق بودن است. امام انسان مافوق است، نه مافوق انسان و به همین دلیل می تواند سرمشق بشود. اگر مافوق انسان می بود، به هیچ وجه، سرمشق نبود. لهذا به هر نسبت که ما شخصیتها و حادثه را جنبه اعجازآمیز و مافوق انسانی بدهیم، از مکتب بودن و از رهبر بودن خارج کرده ایم. برای سرمشق شدن و نمونه بودن، اطلاع صحیح لازم است؛ اما اطلاعات غلط و تحریف شده نتیجه معکوس می دهد و به هیچ وجه الهام بخش نیکیها و محرک تاریخ در جهت صحیح نخواهد بود." 22

پیوند این افراد با امام حسین و کربلا، نه پیوندی عاشقانه به هدف استفاده از جاذبه شخصیت و زیبایی و راه و رسم پیشوایان دین، که رابطه این کسان با ائمه به گونه رابطه ارباب و رعیت است که باید با آه و ناله های رقت آور، نظر آنان را به خود جلب کرد و دل امام را به دست آورد و در وقت عمل و مجاهدت و ایثار و شهادت شعار ما کجا و آنان کجا سر داد.

3. زمینه ساز سست باوری و دین گریزی

عقائد، که زیربنای دین باوری اند بایستی بر استوانه های خلل ناپذیر بنا گردند. باورهای روییده بر بستر ظن و وهم و خواب و خیال، ره به جایی نمی برند و نمی توان به استناد آنها چیزی را به خدا نسبت داد. 23 تاکید قرآن بر معرفت و بصیرت دینی موجب شد که بن مایه های ایمانی مسلمانان بر اساسی استوار بنا شوند و ریزش و ارتداد کم تر در میان شان رخ دهد و جاذبه آن دانشمندان و عالمان را بیش از توده عوام به سوی خود بکشاند.

باورهای خرافی و غیرمنطقی و برداشتهای نابخردانه از دین، در برابر باورها و اندیشه های نوتر، رنگ می بازند و یا دشواریهایی را سبب می شوند و خرافه گرایان که خرافات را دین می انگارند و آموزه های دینی، از دین جدا می سازند.

تصویر غیرعقلانی از دین در دهه های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و تحریف گریها در کنار کم کاری سخنگویان اسلام در پاسخ گویی به شبهه های جوانان، راه را بر نفوذ مکتب مارکسیسم در میان نسل جوان مصر، عراق، ایران و... هموار ساخت.

این خطر، ویژه دیروز نبوده و نیست. امروز نیز جز در پرتو تصویری خردمندانه و روشن از دین و فلسفه باورها و آیینها، نمی توان مشعل دین را در دل جوانان، روشن نگه داشت.

فلسفه زیارت و توسل به اولیای دین، بیعت با رهبران مکتب و ابراز پیوند با آنان و الگو گرفتن از راه و رسم پرچمداران راه است. روا شدن حاجت، بسته به حکمت خدا دارد که تنها خداوند از آن آگاه است. شماری از مردم

در پی ناآگاهی از حکمت زیارت و توسل، انتظار دارند خداوند بی درنگ به همه خواسته های آنان پاسخ دهد. این افراد پیوسته اولیای خدا را واسطه رسیدن به اهداف حقیر دنیوی خود قرار می دهند و چه بسا اگر به سرعت برآورده نگردد، قهر می کنند! باید توجه داشت که عوام زدگی و سطحی نگری در تبلیغات دینی، خطر ریزش و دین گریزی را در پی دارد. افراد که در جاذبه تبلیغات تند و احساساتی جوگیر می شوند به همان سرعت دین را رها می کنند.

شماری از مبلغان درباره ائمه و برآورده شدن نیازهای کسانی که حلقه بر در خانه آنان بزنند، زیاد روی می کنند و تند می روند که مردم را به گمانهایی می اندازند و انتظاراتی را در دل آنان شعله ور می سازند که برآورده شدن آنها چه بسا ممکن نباشد.

و نیز در مسأله امام زمان (عج) راه هایی را فراروی مردم می گذارند که چه بسا سرانجام خوش نداشته باشند. اعتقاد به ظهور موعود از اصول مکتب تشیع است. در ترسیم مساله انتظار، دیدار امام زمان، نباید از فرمان خود و فرامین خود ائمه سرپیچید که پیرایه های نابخردانه و دور از واقعیت به این مساله مهم، خطر موعودگریزی را در پی دارد.

جامعه اسلامی، در سالهای اخیر، شاهد رواج خرافه ها و پندارهای غیرمنطقی درباره موضوع موعود شده است. کسانی پیایی برای بازارگرایی و یا از سر سادگی و ساده لوحی، یا دنیاگرایی، یا وابستگی به قدرتهای خارجی ادعای مشاهده و یا بابیت امام زمان می کنند و با کارهای شگفت انگیز و روان کاوانه، افراد ساده دل و گرفتار را، که بیش تر از بانوان هستند، به خود جذب می کنند. ماجرای پیدا شدن دست خطی از امام زمان در یکی از مساجد لبنان، آن هم بدون "بسم الله" و همراهی با اشتباه ادبی در متن دست نوشته که با آب و تاب در یکی از نشریه ها منتشر شد²⁴، از این دست است.

دعوی دیدن امام زمان به وسیله گروهی در شهر ری و انتساب ترور شماری از افراد متدین به دست آن حضرت، 25 از دیگر ماجراهای خرافی بود که در جامعه اسلامی ما، سر باز کرد که باید در آن درنگ ورزید و هشیارانه پیرامون آن را بررسی کرد، تا سرنخهای آن را به دست آورد و زمینه ها و انگیزه ها را شناخت.

تنور برخی از محافل مذهبی، برافروخته از خبرهای ملاقات با امام زمان و اواراد و اذکار ویژه دیدار با امام زمان است. شماری از مداحان کژاندیشی در اجتماعات مردم مشتاق و دردمند، وعده دیدار آقا را می دهند. امری که بسیار خطرناک و سبب بی اعتقادی و روی گردانی مردم از این موضوع مهم می گردد.

روشن است درآمیختن حقایق با خرافه و پندارهای واهی، نه تنها به دین باوری نخواهد انجامید که زمینه ساز سست باوری خواهد بود.

رهبر معظم انقلاب اسلامی، در سخنانی، با اشاره به لزوم هوشیاری همه مردم در مقابله با سودجویان و دکان دارانی که مفهوم انتظار را دست مایه فریب مردم قرار داده اند، بر زدودن پیرایه ها و خرافه ها و کژفهمیها از موضوع انتظار تأکید می ورزد:

"ادعای رؤیت، ارتباط و تشرف، دستور گرفتن از حضرت حجت و اقتدای به آن حضرت در نماز، ادعایی حقیقتاً شرم آور و پیرایه های باطلی است که ممکن است حقیقت روشن انتظار را در چشم و دل انسانهای پاک نهاد، مشوب کند. . . البته ممکن است، سعادت مندی این ظرفیت را پیدا کند که چشم دلش به نور جمال مبارک حضرت حجت روشن شود؛ اما چنین کسانی، اهل ادعا و بازگو کردن این مسائل نیستند و همان گونه که بزرگان و برجستگان نیز چنین ادعاهایی نکرده اند. "26

آسیبهای خرافه در حوزه ارزشهای دینی

1. بی توجهی به زمان در تفسیر دین

درک و فهم روح دین، که برای هر زمان و دوره ای، برابر نیازهای مردم، برنامه و دستور دارد، انسان را از گراییدن به پندارها، دیدگاه های سست و غیربنیادین، خرافه ها، برداشتهای نابخردانه و من درآوردی از دین، باز می دارد. درک پیامهای دین برای هر زمان و دوره ای، بدون درک منطق و روح دین، ممکن نیست. اگر روح و منطق دین، به درستی و روشنی درک شود، در هر دوره و زمانی برای انسان پیام دارد و پیام خود را فراروی انسان برای حرکت براساس و مدار آن، قرار می دهد.

بسیاری از کسانی که به وادی خرافه فرو افتاده اند، از آن روی بوده که منطق و روح دین را برای زمان و دوره خود درنیافته و درک نکرده اند. و به تفسیری از دین، گاه گوش جان سپرده و پای فشرده اند که به زمانی خاص مربوط می شده است و تفسیر آن را برای زمانی دیگر برنتابیده اند.

وقتی روح، منطق و ژرفای دقیق و همه سویه دین به درستی درک نشود، انسان مسلمان، نمی تواند برای زمانی که می زید از آموزه های آن، برنامه بیرون آورد و زندگی خود را بر آن اساس، در زمان جدید، سامان دهد. پس درک درست دین و شناخت زمان، لازمه حرکت و زندگی در فضاها و زمانهای جدید، بر روش و اسلوب دین است.

نشناختن زمان و همراه نشدن با آداب و رسوم پسندیده آن، از پیامدهای خرافه گرایی است و این خود ریشه در ظاهربینی و تعریف نادرست مفاهیم ارزشی دینی، از جمله: زهد، قناعت، ساده زیستی و... دارد.

امامان، با آداب و رسوم پسندیده روزگار خود همراه بودند. از این روی، شماری از ظاهربینان و سطحی نگران، که از اسلام، درک و فهمی سطحی داشتند، بر آنان خرده می گرفتند که چرا این سان زندگی می کنید و یا این گونه لباس می پوشید؟ این گونه لباس پوشیدن و زندگی کردن، با سیره علی (ع) سازگاری ندارد و... حتی شماری از اینان از علاقه مندان به ائمه بودند؛ اما سطحی نگرانه با مسائل برخورد می کردند.

حماد بن عثمان می گوید: نزد امام صادق (ع) بودم که مردی رو کرد به حضرت و گفت:

"... ذکرت أنّ علی بن ابی طالب کان یلبس الخشن، یلبس القمیص باریعة دراهم وما أشبه ذلک. ونری علیک اللباس الجید؟"

قال: فقال له: أنّ علی بن ابی طالب (ع) کان یلبس ذلک فی زمان لاینکر. ولو لبس مثل ذلک الیوم لشهر به. فخیر لباس کل زمان لباس اهله... 27

شما گفتید: علی بن ابی طالب، جامه درشت و خشن می پوشید؛ پیراهن کرباس چهار قرانی می پوشید و از این گونه حرفها. و اینک می بینیم شما خود، جامه های نرم و لطیف بر تن می کنید.

امام فرمود: علی بن ابی طالب (ع) در روزگاری لباس خشن می پوشید که مردم به آن گونه پوشش اعتراض نمی کردند و لباس شهرت به شمار نمی آمد. و اما اینک و در این روزگار، آن گونه پوشش، شهرت به شمار می رود و انسان انگشت نما می شود. بهترین پوشش در هر عصری، پوشش مردمان همان عصر است.

سطحی نگری به مفاهیم و آموزه های دین، به خرافه گرایی می انجامد و به تفسیرها و برداشتهای سطحی و خرافی از ارزشها و آموزه های دینی.

تفسیرهای سطحی نگرانه و خرافی از زهد، تدین، جایگاه رسول خدا، ائمه اطهار و علمای دین، مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و عبادی اسلام، جامعه دینی را به بُن بست می کشاند و به عقب برمی گرداند و به

شخصیت‌سازیهایی می‌انجامد که بسیار زیان‌آور و خسران‌بار است و دین را کم‌فروغ و ناکارآمد می‌کند. شگفت این که برداشتها و تفسیرهای خرافی، چنان در روح و روان، نگاه‌ها و بینش‌ها اثر گذارند که شماری بی‌خبری از روزگار و بی‌خبری از اوضاع سیاسی اجتماعی را ارزش می‌پندارند و در نظر اینان، عالم دینی هرچه ساده لوح‌تر و از جامعه و مردم بی‌خبرتر باشد، متدین‌تر است و عالم آگاه به زمانه، دور از معنویت است.

در میان این کسان، عالمان بی‌خبر، گوشه‌گیر، ژنده‌پوش، مهم‌اند و از جایگاه معنوی بالا برخوردار. امام خمینی، از این سطحی‌نگری که به خرافه‌گرایی بسیار زیان‌آوری انجامیده بود، این‌سان شکوه می‌کند و از ارتجاعی که چتر خویش را گسترانده بود و جامعه را به بن‌بست می‌کشید، پرده برمی‌دارد:

"حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش بیبارد والا عالم سیاسی و روحانی‌کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشت و این، از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هرکس کج‌راه می‌رفت، متدین‌تر بود." 28

2. تأثیر متقابل خرافه و عافیت طلبی

خرافه و عافیت طلبی اثرگذاریهایی متقابلی نسبت به یکدیگر دارند. خرافه، بیش‌تر با پوشش شرعی که مزورانه بر تن می‌کند، بستری مناسب برای عافیت طلبی فراهم می‌سازد. راه حق و مبارزه با باطل و نفاق بی‌خطر نیست. مسؤولیت‌گریزان، برای تن‌ندادن به دشواریهای راه به پندارها و افسانه‌های مجعول چنگ می‌زنند. در گذشته، بیش‌ترین خرافه در میان یهودیان رواج داشت و عافیت طلبی نیز در میان این گروه، بیش‌از دیگران بود. به روایت قرآن کریم، موسی (ع) در صحرای سینا به پیروان خود فرمان داد با دشمنان خدا (عمالقه) بجنگند، ولی آنان از توانائیهای عمالقه به هراس افتادند و به موسی گفتند: تو با خدایت برو و با آنان بجنگ، ما در این جا نشسته ایم:

"قالوا يا موسى انا لن ندخلها ابداً ماداموا فيها فاذهب انت وربك فقاتلا انا هاهنا قاعدون." 29

سپس یهودیان، در توجیه علمکرد نیاکان خود به ساختن داستانهای خرافی روآورده‌اند و گفتند:

"رهبر عمالقه، عوج بن عنق، فردی غیرعادی بود و 15 هزار متر درازا داشته است، از ابرها آب می‌گرفت و ماهی را در جلوی خورشید می‌گرفت تا سرخ می‌شد. آب طوفان نوح، به ساق پایش نرسید و... "

30 شماری از مسلمانان عافیت طلب نیز در توجیه مسؤولیت‌گریزی خود، از بنی اسرائیل رنگ گرفتند.

این کسان، برای توجیه کار خود به روایت‌های مجعول و غیرواقعی روی آوردند تا آنان را از رنج و زحمت دستورهای شریعت آزاد سازد و بی‌رنج و حساب به بهشت بروند.

از امام صادق (ع) نقل شده که درباره سلمان فارسی فرمود:

"ان سلمان منا اهل البيت. انه كان يقول للناس: هربتم من القرآن الى الاحاديث. وجدتم كتاباً دقيقاً حوسبتم

فيه على النفي والقطمير والفتيل وحب خردل فضاك ذلك عليكم وهربتم الى الاحاديث التي اتسعت عليكم."

31 سلمان از ما خاندان است. او، هماره می‌گفت: از قرآن، به احادیث پناه آورید، زیرا دریافتید قرآن دقیق است و برای هر کار ناچیز، و آن ذره که در حساب ناید، و تارِ نازک شکاف روی هسته خرما، حساب می‌کشد. سپس این بر شما دشوار آمد و به روایاتی چنگ زدید، تا راه را بر شما باز کند.

عافیت‌طلبان، بر آن همه آیه‌های محکم و روایات شفاف در اهمیت جهاد و مبارزه در راه خدا، رویارویی با فتنه‌گران و برهم‌زنندگان امنیت جامعه، ستم‌ستیزی و دفاع از مظلوم، اقامه عدل، پشتیبانی همه‌سویه از امام

عادل و. . . چشم فرو بسته و برای توجیه زندگی عافیت طلبانه خود، به روایت‌های ساختگی و یا تحریف شده و برداشتهای غلط و سست از معارف و احکام دینی و سیره نبوی چنگ می زدند.

در مثل، شماری از شخصیت‌های معروف و اثرگذار، با این که با حضرت امیر (ع) بیعت کرده بودند و بیعت آن حضرت را بر گردن داشتند، از شرکت در نبرد با بیعت گسلان و سرکشان که در بصره آتش جنگ افروخته بودند، با توجیه هایی واهی، سر باز زدند که شرح ماجرا را از زبان راویان اخبار و سیره نقل می کنیم:

"چون امیرالمؤمنین آهنگ بصره کرد، آگاه شد که سعد بن ابی وقاص، اسامه، محمد بن مسلمه و عبدالله بن عمر، از حرکت با او خودداری می کنند. کسی پیش آنان فرستاد و چون آمدند، فرمود: از قول شما سخنان سبکی شنیده ام که خوش نمی دارم و در عین حال، با این که بیعت من بر گردن شماست، شما را مجبور نمی کنم که همراه من بیایید.

گفتند: چنین است.

فرمود: چه چیز موجب شده است از همراهی با من خودداری کنید؟

سعد بن ابی وقاص گفت: من خوش ندارم در این جنگ شرکت کنم که می ترسم مبدا مؤمنی را بکشم و اگر به من شمشیری بدهی که مؤمن را از کافر بازشناسد، همراه تو جنگ خواهم کرد.

اسامه گفت: تو گرامی ترین خلق خدا در نظر منی، ولی من با خدا پیمان بسته و عهد کرده ام، با کسی که لا اله الا الله می گوید، جنگ نکنم. . .

عبدالله بن عمر گفت: من در این جنگ چیزی را از درست نمی شناسم و از تو می خواهم مرا به کاری که نمی شناسم، مجبور نکنی.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: هر شیفته و به فتنه در افتاده را نمی توان سرزنش کرد.

مگر شما در بیعت من نیستید؟

گفتند: آری.

فرمود: بروید که به زودی خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. "32

امام خمینی، بارها نظریه خودساخته جدایی دین از سیاست را از علل مبارزه گریزی، شماری از مقدس نماها و روحانیان ناآگاه برشمرده و تأکید کرده است: این کسان به بهانه های واهی، از وظیفه شرعی سرباز زده و شانه از زیر بار مسؤولیت خالی و راحت طلبی پیشه کرده اند:

"از صدر اسلام تاکنون، دو طریقه، دو خط بوده است: یک خط، خط اشخاص راحت طلب که تمام همّ شان به این است که یک طعمه ای پیدا بکنند و بخورند و بخوابند و عبادت خدا هم، آنهایی که مسلمان بودند، می کردند. اما مقدم بر هر چیزی در نظر آنها راحت طلبی بود. در صدر اسلام از این اشخاص بودند. وقتی که حضرت سیدالشهداء، سلام الله علیه، می خواستند مسافرت کنند به این سفر عظیم. بعضی از اینها نصیحت می کردند که برای چه؟ شما این جا هستید مأمون اید. حاصل، بنشینید و بخورید و بخوابید و از همان ها، بعضی قماشها بودند که اشکال هم می کردند که یک قدرت بزرگی را، در مقابل اش چرا یک عده کمی قیام می کنند. این، در طول تاریخ تا حالا بوده است. از اول نهضت اسلامی، ما شاهد اشخاصی که به این وضع بوده اند، راحت را بر هر چیزی مقدم می داشته اند، تکلیف را این می دانستند که نمازی بخوانند و روزه ای بگیرند و بنشینند در منزل شان و ذکر بگویند و فکری بکنند. . . [بودیم]. "33

" . . . شیاطینی که مطالعه کردند در همه مسائل ملتها و این را یافتند که اگر چنانچه قشر روحانی وارد بشود در

صحنه سیاست، با داشتن پشتوانه عظیمی از ملتها، کلاه آنها پس معرکه است، باید چه بکنند؟ باید به طور عموم، این مطلب را القا بکنند که اهل علم را به سیاست چه کار؟ اهل علم وظیفه اش این است که عبايش را سرش بکشد و اول ظهر برود نمازش را بخواند و بعد هم برود منبر، چند تا مسأله بگوید، نه مسائلی که مربوط به سیاست و مربوط به گرفتاریهای ملت است. همان مسائلی که دیدید، متعارف بود، می گفتند. تقریباً اکثر ابواب فقه کنار گذاشته شده بود. . . . 34

تصاویر واقعی از عاشورا، درس شور و نشاط و حرکت مبارزه در راه خدا را به مردم می دهد. اما مقدس نماها، روحانیان ناآگاه و عالمان گرفتار پندار جدایی دین از سیاست و راحت طلبان، این حماسه بزرگ را واژگونه نمایانند و با برداشت و تفسیر و تحلیل خرافی، فلسفه قیام را گرفتند، دور آن را حصار کشیدند و نگذاشتند مردم از آن در زمان خودشان نیز الگو بگیرند و آنان را از هرگونه الگوگیری بازداشتند. در حالی که برابر آموزه های دینی نباید این حرکت در مکان و زمانی خاص می ماند، بلکه باید هر زمانی و هر مکانی را دربر می گرفت و در زمانها و مکانهای گوناگون به زندگیها معنی می بخشید. تفسیر و تحلیل خرافی از این واقعه تاریخ ساز، دگرگون آفرین و مشعل افروز، آن را به دستگاهی برای آموزش گناهان دگر ساخت. شماری از بلعم و باعورها، با دانش خود به میان مردم رفتند و به تلاش برخاستند تا دین را از سیاست جدا سازند. یعنی در حقیقت روح دین را بگیرند و کناری افکنند و پوسته آن را برای مردم باقی بگذارند. جداسازی سیاست از دین، بدین معنی است که دین هیچ نقشی در زندگی انسان مسلمان نداشته باشد، نه در اداره، نه در جهت دهی و نه در سالم سازی. قیام امام حسین (ع) یعنی جلوه گر شدن دین، کامل و همه سویه. هیچ کس نمی تواند از قیام امام حسین (ع) نام ببرد، آن را پاس بدارد، اما سیاسی نباشد، در صحنه و عرصه های سیاسی نقش آفرینی نکند و انزوا گزیند. از این روی، شماری خرافه اندیش، راحت طلب، عافیت جو، بپاخاستند و به تحریف این قیام کمر بستند و سیاست را که روح آن بود، از آن جدا ساختند. گریه بر حسین (ع) را، در عمل، فلسفه شهادت آن بزرگوار قلمداد کردند.

3. اباحی گری

از پیامدهای ویران گر خرافه گرایی در جامعه اسلامی، رواج و نهادینه سازی اباحی گری است. تسامح و تساهل در انجام تکالیف و پاسداری از ارزشها و پای بندی به آنها، بی گمان ریشه در اندیشه ها و رفتارهای خرافی دارد. خرافی گرایی در بی توجهی به مسائل شرعی و ارزشهای دینی، نقش نخست را دارد. تا اندیشه و رفتار انسانی به خرافه آلوده نگردد، ممکن نیست از پیام روشن وحی روی برگرداند و یا به آن کم توجه شود. خرافه، برای دور ساختن انسان از سرچشمه وحی و ارزشهای والا، ممکن است از چند راه به ذهن و روان انسانها و مردم مسلمان جامعه ای رسوخ داده شود:

الف. رواج اسرائیلیات با هدف تقدس زدایی از رسول خدا و دیگر انبیای الهی.

ب. رواج اندیشه غلوآمیز. یعنی رخنه در ساحت زلال و روشن توحید، برای مشوب کردن جامعه به شرک و دوگانه پرستی.

ج. رواج اندیشه ها و رفتارهایی که به گونه ای که به قانون گریزی و نادیده انگاری دستورهای شرعی می انجامد و به اباحی گری دامن می زنند، مانند صوفی گرایی و . . .

اسرائیلیات: این اصطلاح درباره تفسیرها، تحلیلها، داستان پردازیها، افسانه گوییهای چند تن از اهل کتاب، که در بین مسلمانان راه پیدا کرده بودند، به کار برده می شود. اینان، درباره آفرینش، راز هستی، قصص پیامبران و . .

که در آیات قرآن مطرح شده بود و برای مردم سؤال پیش می آمد، به افسانه بافی می پرداختند و یا از تورات بر می گرفتند و به نام اسلام به ذهن مردم فرو می کردند و شماری از اهل تفسیر هم، بی توجه به منشأ چنین مقوله هایی، آنها را در ذیل آیات، درج می کردند.

ابن خلدون، درباره این که چگونه تفاسیر، به خاطر سهل انگاری و بی دقتی مفسران، مملو از اسرائیلیات شد، می نویسد:

"... تفسیر به دو گونه تقسیم شد:

یکی، تفسیر روایتی مستند به آثار و روایات نقل شده از سلف که عبارت از شناختن ناسخ و منسوخ و موجبات نزول مقاصد آیه هاست و برای دانستن کلیه این مسائل هیچ راهی به جز نقل از صحابه و تابعان وجود نداشت و متقدمان، در این باره مجموعه های کاملی فراهم آوردند، ولی با همه اینها کتب و منقولات ایشان، مشتمل بر غث و سمین و پذیرفتنی و مردود است و سبب آن این است که قوم عرب، اهل کتاب و دانش نبودند، بلکه خوی بادیه نشینی و بیسوادی بر آنان چیره شده بود و هرگاه آهنگ فراگرفتن مسائلی می کردند که نفوس انسانی به شناختن آنها همت می گمارند، از قبیل تکوین شده ها و آغاز آفرینش، و رازهای جهان هستی، آن وقت این گونه موضوعات را از کسانی می پرسیدند که پیش از آنان، اهل کتاب بوده اند و آنها اهل تورات از یهودیان و مسیحیان اند که از کیش آنها پیروی می کردند و پیروان تورات که در آن روزگار در میان عرب می زیستند، مانند خود ایشان بادیه نشین بودند و از این گونه مسائل، به جز آن چه عامه اهل کتاب می دانند، باخبر نبودند. و بیش تر پیروان تورات را حمیریانی تشکیل می دادند که به دین یهودی گرویده بودند و چون اسلام آوردند، بر همان معلوماتی که داشتند و وابستگی آنها به احکام شرعی که رعایت احتیاط در مورد آنها ضروری نیست، باقی بودند، مانند اخبار آغاز خلقت و آن چه مربوط به پیشگوییها و ملاحم بود و نظایر آنها.

و این گروه، عبارت بودند از: کعب الاحبار، و وهب منبه و عبدالله بن سلام و مانند ایشان. از این رو، تفسیرها در این گونه مقاصد، از روایات و منقولات موقوف بر ایشان، انباشته شد و آنها از مسائلی به شمار نمی رفت که به احکام بازگردد، تا در صحتی که موجب عمل به آنهاست، تحری شود. و مفسران در مورد آنها سهل انگاری کردند و کتب تفسیر را از این گونه حکایات مملو ساختند."

35 این سهل انگاری، اثر خود را در ذهنها، فکرها و روانها گذارد و جامعه اسلامی را کدر ساخت و راه را برای پرتوگیری از دانش به روی آن بست و چنان سخنان شگفتی در لابه لای تفسیرهای قرآن، آن هم از زبان رسول خدا، اصحاب و امامان بزرگوار شیعه، گنجانده که مردم به جای پرتوگیری از آیات و قصه های عبرت آموز قرآنی، سرگرم داستانها و مسائل شگفتی شدند که ریشه در اسرائیلیات داشت.

احبار و رهبان، سردمداران کفر که در پناه کتابهای تحریف شده ادیان پیشین، مردم را به تاریکی کشانده بودند و از آنان بهره می بردند، وقتی از رویارویی با آیات روشنایی آفرین، رها کننده انسان از قید بندهای مرئی و نامرئی، ناامید شدند، به رخنه گری و نفوذ در کانون فکری مسلمانان پرداختند و حاکمان ناآگاه و ناآشنای به دقیقه های وحیانی، ناآگاهانه و از روی کم بصیرتی شاید، به اینان مجال دادند، بافته ها، پندارهای ذهنی و برساخته های خود و یا فرازهای تحریف شده تورات و انجیل را به نام قرآن و اسلام، بین مردم بپراکنند و مسلمانان را گرفتار همان خرافه هایی کنند که یهودیان، مسیحیان و مشرکان گرفتار آنها بودند و اسلام برای نجات آنان، پا به عرصه گذارده بود.

جریان غلات، یکی از جریانهای بسیار خطرناک است که از همان آغاز پیدایش تاکنون، ویران گری، شرک پراکنی و

جداسازی انسانهای موحد از سرچشمه مبارک توحید، سرلوحه کار آن بوده است.

پیروان ادیان پیشین، چون به غلو گرفتار آمدند، به وادی هلاکت درافتادند و نابودی آنان و از بین رفتن آموزه های وحیانی که در پرتو آنها زندگی سعادت مندی داشتند، رقم خورد. همین ترفند را غالیان، برای این که اسلام را از مدار خارج سازند و مسلمانان را به لجن زار شرک بکشانند، در جامعه اسلامی به کار بستند. بازار اینان، به خاطر اباحی گری که رواج می دادند، گرم شد. بسیاری که این راه را رفتند، از آن روی بود که خود را از باید و نبایدهای شرع رها سازند.

غالیان، با دادن جایگاه خدایی به اولیا در میان مردم، چنین رواج می دادند که دوستی با اولیا، ما را بسنده است و دوستی آنان، جای انجام تکالیف و انجام نماز و روزه را پر می سازد. اباحی گری و تکلیف گریزی، از علل عمده گرایش به غلو و پا را از حدود فراتر گذاشتن است.

ائمه اطهار (ع) همیشه شیعیان را از همراهی با غالیان بازمی داشتند و خواستار رویارویی با اینان و فکر شرک آلود، الحادی و ضدتوحیدی این گروه ها که هر روز به گونه ای، با ترفند و برنامه ای با توحید و فکر ناب مسلمانان به رویارویی برمی خاستند، فرا می خواندند.

و یادآور می شدند که باید هشیارانه با اندیشه های انحرافی آنها برخورد کنند. زیرا این جریان تحت نام اهل بیت و علاقه مند و شیفته نشان دادن خود به ما خاندان نبوت، عقاید و باورهای شرک آمیز خود را نشر می دهند.

غالیان، امامان معصوم (ع) را، که مورد علاقه مردم بودند، و طلایه دار شرک ستیزی و رایت افزاری پرچم توحید، در همه لحظه های زندگی، تا مرتبه ربوبیت بالا می بردند. از این روی، ائمه اطهار، برخی از گروه های غالی را مشرک می خواندند. امام صادق (ع) ابوالخطاب را مشرک خوانده است. 36

اینان، با عقاید شرک آلود، خود را به امامان معصوم (ع) نزدیک می کردند و خود را پیروان آنان جلوه می دادند، تا هم زمینه های بدنامی آن بزرگواران را فراهم آورند و شماری بپندارند، ائمه این چنین عقایدی دارند، و هم شیفتگان به آنان را به باتلاق شرک بکشانند. امام صادق (ع) به پیروان خود شاخص می دهد و غالیان را به روشنی می شناساند که مباد کسی فریب آنان را بخورد و در دام شان گرفتار آید:

"لعن الله الغلاة فانهم صغروا عصيان الله وكفروا به واشركوا وضلوا واضلوا فراراً من اقامة الفرائض واداء الحقوق."
37"

لعنت خدا بر غالیان و مفوضه بادا. آنان، گناه و نافرمانی خدا را سبک شمردند و به خداوند کافر شدند و شرک ورزیدند. و گمراه شدند و گمراه کردند. انگیزه آنان [از این کار] فرار از واجبات و ادای حقوق [مالی] بود.

جریان تصوف: زهدگراییها، دنیاگریزیهای غیراصولی، افراطی و ناقانون مند، نفس کشیهای بیمارگون، دور افتادن از زلال معارف دینی در تهذیب نفس و مبارزه با دنیاگرایی و اشرافی گری مذموم و ناپسندیده، شماری از مسلمانان را از برنامه های دقیق و همه سویه اسلام دور ساخت و به وادیهای شرک آلود و مرامها و آیینهای نابخردانه، که پیش از اسلام در میان مردم سرزمینهای اسلامی سابقه داشتند، مانند ملامتیه، کلبیون و... فرو انداخت.

شاید این حرکت در آغاز پسندیده می نمود و به گونه ای عصیانی بود علیه دنیاگرایی و اشرافی گری که جامعه اسلامی از آن رنج می برد، اما چون از آموزه های وحیانی که در مکتب اهل بیت و رفتار امامان معصوم جلوه گر شده بود، اشراب نمی شد، سر از خرافات و شرک درآورد. از این روی امامان، پیش از ایشان خود رسول الله، با زهدگراییهای نشأت نگرفته از آموزه های دینی، به شدت برخورد می کردند.

زهدگراییها و نفس کشیهای مهار گسسته، باطن گراییها و ظاهرگراییهای شماری از ناموران جامعه اسلامی، در

قرون مختلف، گروه‌هایی از مردم را از اجتماع اسلامی جدا ساخت و به رهبانیت و خلوت نشینی واداشت و در هر شهر و دیار و منطقه‌ای به مناسبت حال و احوال مردمان آن منطقه، عقاید خرافی را به ذهن آنان فرو کرد. کم‌کم جریان تصوف شکل گرفت، با ادبیات و عقاید خاص و جلوه‌هایی که سبب جذب گروه‌هایی از مردم به این جریان شد. قانون گریزی، دور زدن شریعت، اباحی‌گری و... روز به روز در میان صوفیان، بیش از پیش جلوه‌گر می‌شد، تا آن‌جا که افزون بر امامان (ع) از همان اوان شکل‌گیری این جریان، عالمان شیعه در روزگاران مختلف، با این‌گونه رفتارها سر ناسازگاری داشتند و مردم شیعه را از نزدیک شدن به این گروه‌ها باز می‌داشتند. شماری از عالمان اهل سنت نیز به مخالفت آشکار با این جریان پرداختند.

امام رضا (ع) می‌فرماید:

"لاتقول بالتصوف احد الاّ خدعة او ضلالة او حماقة" 38

کسی جز از سر فریب، یا گمراهی و یا حماقت، دعوی تصوف نکند.

پاره‌ای از گروه‌های صوفی، به نام صفای باطن، عقل را به سُخره می‌گرفتند و دانش‌هایی مانند فقه، فلسفه و... را دانش‌های ظاهری می‌خواندند.

با فقیهان در می‌افتادند و با قشری دانستن آنان، زمینه‌های تکلیف‌گریزی را فراهم می‌آوردند.

به نام فتوت، بی‌توجهی به تکالیف ظاهری شرعی، و به پندار خودشان توجه دادن افراد به صفای باطن، و القای به پیروان خود که این همه، نه در مساجد، نماز جمعه و جماعات، حلقه‌های درس و بحث و مناظره‌های علمی و حضور در محضر عالمان راستین، که در زاویه‌ها، خانقاه‌ها و با شور و نشور و رقص و سماع و اوراد خاص، برآورده می‌شود.

رقص و غنی، به بهانه تلطیف روح و رسیدن به عشق آسمانی در زاویه‌های صوفیان جا باز کرد و اندک‌اندک به عشق‌های زمینی دامن کشید.

ابی الفتح کراچکی (م: 449) در گشت و گذاری که در حلقه صوفیان معاصر خود داشته، این‌گونه گزارش می‌دهد:

"روزی، ناگزیر شدم در جمع گروهی از صوفیان باشم. پس از گرم شدن مجلس، طبق عادت و مرام خود، به رقص و غنی مشغول شدند و سراینده، اشعار عاشقانه می‌خواند. 39"

هجویری می‌نویسد:

"من دیدم از عوام گروهی می‌پنداشتند که مذهب تصوف، جز رقص نیست."

40 ابوالعلاء معری در نكوهش رقص صوفیان شعری بدین مضمون دارد:

آن صوفی طبل خواره‌مَنگ

از بَنگ و ساوس و هوی دَنگ

بدکاره و پرخور و فضولی

شطاح و مباحی و حلولی

همچون خرک علف چریده

مستک شده و ز جا پریده

دستک زن و پای کوب و رقصان

دعوی بکند ز عشق یزدان

"به نام عشق و خدادوستی، به فسق و فجور روآورده اند."

42 از این گروه خرافه پراکن و بنیادسوز و طغیان گر علیه اصول و ارزشهای دینی، حکومت گران فاسد و جائز بهره ها برده اند. از جمله در روزگار مغولان، خرافه بافیها و هنجارشکنیهای این گروه مهار گسیخته و شریعت گریز و بی اعتنای به بایدها و نبایدهای شرعی، برای حاکمان مغول در گسترش قدرت و رام کردن مردم و سرکوب مخالفان، کارگر افتاد:

"در دوره تسلط مغولان، خانقاه ها رونق بیش تری گرفت. زیرا مغولان، اسیر خرافات و پندارها بودند. علمای سنی نیز، به واسطه مخالفت مغولان با خلافت عباسی، روی خوشی بدانان نشان نمی دادند. ناچار صوفیان و خانقاه نشینان، مورد توجه حکام شدند. مخصوصاً حکام زیرک و جاه طلبی چون امیر تیمور گورکان. تحقیق دقیق و بی غرضانه مورخان، به خوبی می تواند نشان دهد که رونق این مؤسسات از کرم و بخشش حکام و توان گران نادرست صورت می گرفت.

به همان دلیل که خواجه نظام الملک، ترویج شرع و حمایت از خلافت عباسی را وسیله استواری و دوام قدرت سلجوقیان قرار می داد.

پس از سقوط خلافت، بازار صوفیان حرفه ای رونق گرفت و به قول نیکلسون: صوفیان فربه و قوی بنیه در خانقاه ها، روزگار را به بطالت می گذراندند. اگر به روایات عدیده مثنوی بتوان استناد کرد، غالباً در این مراکز، مفت خواری، فساد و تباهی نیز شیوع داشت."

43 علامه حلی (م: 726) از رواج رقص، غنی و... در محافل صوفیه یاد می کند و سپس می نویسد: "جماعتی از این گروه را در حرم امام حسین (ع) دیدم. یکی از آنان نماز نمی خواند. چون سبب پرسیدم، گفتند: او واصل شده است و نیازمند ادای نماز نیست."

علامه سپس درباره اینان، این سان داوری می کند: "فانظر ایها العاقل الی هولاء وعقائدهم فی الله کما تقدم وعبادتهم ما سبق واعتذارهم فی ترک الصلاة ما مرمع ذلک فانهم عندهم الابدال فهولاء اجهل الجهال."

44 ای خردمند در کارها و اندیشه های این گروه نسبت به خدا بنگر، چنانکه در شیوه عبادت ایشان شمه ای یاد شد و از عذر آنان در رها کردن نماز، سخن گفته شد. با همه این احوال، این افراد در نزد صوفیان از اولیاء خدا و ابدال به شمار می آیند و حال این که جاهل ترین مردم اند.

حسن بن ابی الحسن دیلمی، از علمای شیعه قرن هشتم، در تحلیل گرایش شماری از مردم به غلو و تصوف و گسترش خرافات، اباحی گری را هم در سلسله علل و هم پیامد گرایش به این فرقه ها شمرده است. دیلمی پس از تشویق مردم به خردورزی و تدبیر، تأکید دارد پاره ای از امور، آدمی را از فهم حقایق دور می سازد که باید نسبت به آنها هوشیار بود از جمله، علاقه به آسان ترین مذهبی که در آن لذت طلبی و گناه روا شمرده می شود. دشواری دانش پژوهی، دشواری عمل، گرایش به اباحی گری و... زمینه ساز این گرایشهایند. گرایش به شکست مرزهای ممنوعه بسیاری را به سوی مذهبهای خود ساخته غالیان کشانده است. همنشینی با اباحی گرایان، در انسان این گرایشها را پدید می آورد و می نویسد:

"... و از جمله این امور دوری گزیدن از محافل علما و ناآگاهی از استدلالهای عقلانی و گوش سپردن به سخنان دنیامداران نادان و بسنده کردن به قصه ها و خرافات است. و از آن جمله، آدم نادان، تقلید در دین را آسان تر از

دانش طلبی و کاوش در علوم می یابد و پیروی کورکورانه نیز چشم و گوش وی را بر درک حقائق می بندد. " 45 و اگر خوشبینانه انگیزه اولیه تأسیس فرقه بابیت و بهائیت را انحراف از مسلک شیخیه و فریفته شدن شماری، به باب امام زمان بدانیم، بی گمان بهره گیری استعمارگران از این مسلک و شعارهای اباحی گرایانه در تداوم و گسترش آن نقش اصلی را بر عهده داشته است؛ چه بنیان گذاران بابیت، پس از استقرار پایه های آن، آیینهای دینی را منسوخ اعلام کردند.

قرة العین، از زنان زیرک و مبلغه بابیت به رواج این مسلک پرداخت. وی در این راه تا مرحله مجاز شمردن درهم آمیختگی زنان و مردان و کنار زدن پوشش شرعی، پیش رفت. وی در شکستن حریم اخلاقی و اجتماعی از جسارت ویژه ای برخوردار بود. وی، به روشنی می گفت:

"ای اصحاب! این روزگار از ایام فترت شمرده می شود. امروز تکالیف شرعیه یک باره ساقط است و این صوم و صلوٰه کاری بیهوده است. " 46

و شگفت آن که این مسلک سراسر آکنده از خرافه و به دور از ارزشهای اخلاقی، از سوی محافل وابسته به غرب به عنوان مسلکی آزاداندیش معرفی می شود و قرة العین به عنوان زنی خرافه ستیز و روشنفکر و الگوی جوانان مورد ستایش قرار می گیرد. 47

اباحی گری از زمینه های مهم گرایش به این مسلک خودساخته در میان افراد لایابالی و بی پروا بوده است. فرقه بهائیت، افزون بر رواج و رواشماری روابط نامشروع و غیراخلاقی، تعصب مذهبی و امر به معروف و نهی از منکر را نادرست اعلام کرد. 48

مبانی خرافه و ساختارشکنانه این فرقه، راه را بر رواج اباحی گری در میان هواداران آن فراهم آورده است. اینک نیز اباحی گری در میان خرافه گرایان درون فرقه ای، بویژه فرقه های صوفیه و بابیت در حال گسترش است. شماری از مردم، که به هیچ یک از این فرقه ها وابستگی ندارند، اما در عمل، به گونه ای از آنها اثر پذیرفته اند. بی اعتنایی به دستورات شریعت، به دعوی پاک باطنی، شرکت فعال در اعیاد و وفیات که برای ائمه اطهار برگزار می شود، بی توجهی به نماز، استفاده مردان از زنجیر طلا، رواج آهنگهای مبتذل و حرام به نام بزرگداشت امامان، حرام خواری و گرانفروشی، در کنار آن سفرهای زیارتی به هدف سبک کردن استخوان و خاموش کردن ندای وجدان، شمه ای از از رخنه اباحی گری در زندگی دینی این افراد است.

عمده محافلی که به داعیه گره گشائی از مشکلات مردم و یا به داعیه تصوف و عرفان و یا ارتباط با امام زمان، از روشهای کف بینی، انرژی درمانی و موسیقی درمانی استفاده می کنند، نه تنها مردم را به خدا و آرامش معنوی نرسانده که در نهایت مشکلات زندگی آنان را دو چندان کرده و بستر را برای تساهل و تسامح در ارزشهای دینی برای این افراد فراهم می کنند.

یکی از شیادان که مدتی به دعوی نیابت از امام زمان، شمار فراوانی از زنان و مردان را به دور خود گرد آورده بود، پس از دستگیری، به اعتراف خودش، بدون هیچ گونه آگاهی از قرآن و سنت، لباس روحانیت را بر تن کرده و با استفاده از شگردهای روان شناسی، نقاط ضعف ساده لوحان را شناسائی و آنان را فریب می داده است.

گفته بود: تساهل و تسامح اخلاقی و بی توجهی به ارزشهای مذهبی، سبب شده بود بد حجابها و افراد لایابالی، مجالس وی را گرم نگهدارند و از این راه نیازهای مذهبی خود را برآورند. و یکی دیگر از این گونه افراد و محفل گردانان خرافی، پس از دستگیری، جهالت و گرایش مردم به اوهام و خواب و خیال را از علل گرمی بازار خود یاد کرده بود.

وی بدون هیچ گونه پرده پوشی گفته بود:

"وقتی مردم جاهل به من سواری می دهند چرا من سوار نشوم." 49

رواج اباحی گری و انحرافهای اخلاقی در میان فرقه های عارف نما و مدعیان دروغین کشف و شهود، بیان گر تأثیر مستقیم خرافات در رواج مفاسد اخلاقی در جامعه است.

اباحی گری و خرافه راه را بر گسترش دیگر جرمها نیز هموار می سازد. بخش بزرگی از پرونده های دادگاه های جزائی، حقوقی و خانواده، دادخواهی و شکایت کسانی است که در دام فالگیران، کف بینان، رازگشایان دچار شده اند. همانان که با سوء استفاده از درماندگی و ساده لوحی مردم، آنان را از چیزهای موهوم ترسانده و با دروغ آنان را امیدوار می ساخته و از این روش، اموال شان را از چنگ شان به در می برده اند.

و چه بسا حریم خانواده ها نیز از دستبرد این گروه ها در امان نمانده است. آگاهی مردم از پیامدهای خرافه می تواند راه را بر استفاده نابجا از دین و مذهب ببندد.

آسیبهای خرافه گرایی در حوزه اجتماع

خرافه پسندی و بی مهری به کندوکاوهای خردورزانه نابسامانیهای گسترده ای را برای جامعه اسلامی در پی داشته. جامعه اسلامی تاکنون با دشواریهای بسیاری از این ناحیه روبه رو شده است، از جمله:

1. خرافه و عقب ماندگی علمی: خردگریزی، با تحجر همراه و همزاد است. متحجر، ایستاست. هماره نگاه به گذشته دارد و از پوییش و نقد و نظر و حرکت آفرینی واهمه دارد. در هر دوره که جامعه اسلامی به خردورزی توجه کرده و ظرفیت نقد و کنکاش را در خود به وجود آورده، زمینه های نشر دانش در میان مردم فراهم آمده است و در دوره هایی که آموزه های عقلانی در تنگنا قرار گرفته، ساده اندیشی رشد کرده، دانش از پویایی بازمانده است. جامعه اسلامی در دوره حاکمیت خاندان آل بویه، حمدانیان شامات و فاطمیان مصر، شاهد رشد جریانهای بزرگ علمی بوده و مسلمانان در عرصه ادبیات، علوم قرآنی، فقه، حدیث، کلام، هندسه، طب، هیئت و... گامهای بزرگی را برداشته اند.

50 در فضای باز فرهنگی سده چهارم و پنجم، دانشمندان ناموری، چون شیخ مفید، شیخ طوسی، سید رضی، رمانی، ابن عقیل و ابن مسکویه، فارابی، ابوعامر نیشابوری و... پرورش یافتند، کسانی که در خردورزی سرآمد و از تعصب منفی به دور بودند. روح تسامح و گفت وگوی آزاد، حاکم بر حوزه های علمی بود و این موجب رونق بازار درس و بحث و پیدایش دانشمندان بزرگ در سراسر دنیای اسلام شد که شماری از آنان، هنوز بر آسمان فرهنگ و تمدن بشری می درخشند. این کسان بی هیچ بیم و وحشتی، اندیشه های خود را بر زبان می آوردند و به دیگر دانشمندان با هر عقیده و نظر حرمت می نهادند و از راه استدلال و گفت وگو به رد و قبول آرای یکدیگر می پرداختند. شیخ مفید که آن همه برکت برای دنیای اسلام آفرید، از تعصبات کور، اندیشه های خرافی به دور بود. محفل علمی و مجلس نقد و نظر داشت. به شرح اندیشه ها و باورهای یگر فرق می پرداخت، و سپس آنها را نقد می کرد. مجالس مناظره او، حلقه پیوند و محفل انس دانشمندان مذاهب گوناگون بود.

51 از دست پروردگان شیخ مفید سیدمرتضی بود که مانند استاد در جست وجوی حقیقت بود و به دانشمندان دیگر فرق و مذاهب احترام می گذاشت و میدان می داد. ردّ سیدمرتضی در کتاب الشافی فی الامامه بر کتاب الغنی الامامة، نوشته قاضی عبدالجبار معتزلی (414 هـ) نمونه مناسبی از برخورد علمای آن دوره، با مخالفان فکری خویش است.

از آن سو جامعه اسلامی در برهه هایی از تاریخ و حوزه های جغرافیایی، شاهد سیطره خرافه گرایی بوده که به دستاویز مبارزه با بدعت، با هر اندیشه نو به ستیزه برمی خاستند و عقلانیت و بحث و گفت و گو درباره مقوله های دینی را ناروا می شمردند. این تفکر خسارتهای جبران ناپذیری بر رشد دانش اسلامی وارد ساخت.

پیروزی مکتب اشاعره بر رقبای خود در گسترش خرافه اثرگذار بود؛ چه پیروزی این فرقه که به داعیه حراست از سنت در برابر عقل گرایی معتزله، انجام گرفت، پیروزی جمود و ظاهرگرایی بر آزاداندیشی و عقلانیت بود. بازتاب آن در میان توده های مردم و محدثان عوام زده آن بود که تدین را مساوی تعبد محض و تسلیم بدون چون و چرا در برابر هر خبر و روایات شمردند و هر نوع اجتهاد و گفت و گو درباره احادیث، را عصیان علیه دین می انگاشتند.

52 روشن است که اشعری زدگی به رواج خرافه در تفکر اسلام دامن زد و نتیجه آن جمود بر ظواهر و بی اعتنایی به داده های عقلی بود، راهی که به رواج حرفهای سخیف، پندارها، خواب و افسانه بافی انجامید. تا آن جا که شاعری در بغداد، از سر تفرج روایتی را جعل کرد و به پیامبر نسبت داد.

"ای مردم! روایت متواتر است که هرکس زبانش به نوک بینی اش برسد به جهنم نمی رود. در این موقع گویی فرمانی صادر شده باشد، حاضران، بلا استثنا، زبان را بیرون آورده، سعی می کردند ببینند به نوک بینی شان می رسد یا نه."

53 روشن است که رخنه چنین سخنان سخیف و خرافی به باورهای دینی و احادیث پیامبر چه خسارتهایی به رشد علم و دانش وارد می سازد. پیدایش سلسله غزنویان و سپس سلاجقه به جریان مخوف دانش ستیزی دامن زد و بستن و کشتن دانشمندان و آتش زدن کتابخانه های بزرگ بغداد و ری توسط ترکان غزنوی و سلجوقی، به بهانه مبارزه با قرامطه و فلاسفه و... راه را بر انحطاط حوزه های علوم دینی هموار کرد و بخش بزرگی از میراث فرهنگی اسلام از میان رفت.

54 نگاهی به باورهای مردم درباره نجوم، مثال روشنی از تأثیر عقلانیت و یا خرافه گرایی را در رشد و انحطاط دانش به ما نشان می دهد. در دوره حکومت آل بویه در سده چهارم و پنجم، بیش تر علماء و حکیمان، مسأله سعد و نحس کواکب و اثرگذاری آن را بر سرنوشت مردم، خرافه می دانستند.

ابونصر فارابی، ابن سینا و ابوریحان بیرونی در بطلان آن سخن گفته اند. در همان دوران، در مناطقی از جهان اسلام، باور به احکام نجوم چنان قوت گرفت که افراد برای مسافرت، حجامت، حمام رفتن، عروسی و... منتظر سعد و نحس کواکب می شدند و وجود منجم از جمله ضروریات دربار سلاطین بود. از جمله منجمان گزارش دادند:

"در سال 582 ق اجتماع چند کوکب در برج واحد (قران) موجب طوفانهای عظیم و دگرگونیهای بزرگ در طبیعت خواهد گشت، زمین خراب خواهد شد."

زمان هرچه می گذشت و برهه وقوع نزدیک تر می شد، بر اضطراب و تشویش مردم می افزود. شاعران، مردم را از وقوع این حادثه سهمگین هشدار می دادند. بویژه منجمان خراسان، بیش از منجمان دیگر، بدان اهمیت می دادند و می گفتند:

"طوفانی روی خواهد داد که به قدر بیست گز از زمین خاک برخواهد داشت و تمامی عمارتها خراب و از انسان و حیوان و نبات چیزی به جای نخواهد گذاشت."

باورمندان به احکام نجومی در تلاش برای حفظ خود از این طوفان، سخت به دست و پا افتادند و این مسأله سالها فکر آنان را به خود مشغول کرد، ولی افرادی که آن را خرافه می دانستند، آرام به زندگی خود ادامه می

دادند.

"هراس عظیم بر خاطر کلیه مردم مستولی شد و بعضی از پادشاهان امر کردند که سردابه هایی بزرگ به عمق سی چهل گز کنند و انواع خوردنی و وسایل زندگی را در آنها جمع کردند که در آن موقع به سردابه ها پناه ببرند. و هرجا که غار و گودالی در دل زمین بود، ارباب نعمت و ثروت آنها را به خود اختصاص می دادند و درهای محکم برای آنها می ساختند که باد در آن نفوذ نکند. . . از قضا، در آن شب در تمامی آن ممالک، به آن اندازه هم نسیم نوزید که پیه سوز پیرزنی را بر بام خاموش کند و می نویسد که مدت یک ماه برگ بر درخت نمی جنبید و خرمنها بر مزارع مانده بود و آن قدر باد نمی آمد که برای جدا کردن کاه از دانه کافی باشد. به هرحال، میدان به دست شعرا آمد که هر قدر می خواهند اهل نجوم را مسخره و استهزاء کنند و به باد هجاء و دشنام گیرند."

تأثیر عقلانیت و جزمیت بر رشد و انحطاط علوم دینی در سده اخیر

رسوب رگه های اخباری گری و جزم اندیشی بر حوزه های علوم دینی در سده اخیر نیز اثرگذار بوده است و بی مهری به داده های عقلی بر رشد علوم دینی نیز تأثیر منفی داشته است.

در سده اخیر، هرگاه عالمی زمان شناس درصدد برآمده گامی به پیش نهد و حوزه را به حرکت درآورد، قشری گرایان به داعیه حفظ سیرت گذشتگان او را ناکام گذاشته اند. نمونه آن، ناکام ماندن شیخ عبدالکریم حائری در پدیدآوری تحول در روش آموزشی و تبلیغی حوزه بود. ریحان یزدی از طلاب آغاز سده اخیر حوزه قم، در این باره نوشته است:

"فراموش نمی کنم که در سال 1341 ش. این جانب به وسیله آقامیرزا مهدی بروجرودی دعوت شدم تا با فضیلابی که به امر آیت الله حاج شیخ عبدالکریم برای تبلیغ در کشورهای بیگانه آماده می شدند، همکاری کنم. ما دوازده نفر بودیم که به فراگرفتن علوم مربوطه، زیر نظر مدرسین متخصص برای این امر خطیر مهیا می شدیم. ولی متأسفانه بعد از مدت کوتاهی بر اثر اصرار و تقاضای بیش تر محصلین حوزه، علمیه برای شرکت در این مؤسسه، حاج شیخ عبدالکریم ناچار شدند که به کلی موضوع را متروک اعلام کند - البته ممکن است که علل دیگری هم در کار بوده باشد که باریک بینان بر آن علت آگاه اند."

56البته غوغاسالاری خرافه گرایان و بسته ذهنان، مهم ترین دلیل موافقت نکردن ایشان با آموزش زبان خارجی برای کار تبلیغ دین بود.

آقای طالقانی، افزون بر سنگ اندازیهای رضاشاه بر راه رشد حوزه، موجودات طفیلی و خرافه گرا را از موانع پویایی حوزه می شمرد که خود را واسطه مراجع و مردم قرار داده و با دید کوتاه و تنگ نظرانه خود، اندیشه های اصلاحی مراجع را خاموش می ساختند.

57و نیز همین گروه، راه را بر اندیشه های اصلاحی آیت الله بروجرودی بستند و نگذاشتند آن بزرگ در نظام آموزشی، پژوهشی و تبلیغی حوزه دگرگونیهای بنیادین پدید آورند.

و در یک کلمه، ناسازگاری شماری از حوزویان با دانشهای عقلی، چون: حکمت و فلسفه و نیز بی توجهی به تفسیر قرآن و تدبر و تعمق در معانی آن بیش تر برخاسته از روحیه تحجر و گذشته گرایی بود. این فضای نامطلوب فکری، سبب شد طلاب و مردم از برکات قرآن محروم بمانند و به جای تفکر و تدبر و استفاده از کلام خدا برای محل مشکلات فرد و جامعه، تنها به خواندن و تیمن و تبرک و مجالس اموات و استخاره، ویژه شود و نتیجه نهایی آن جداشدن دین از جامعه و سیاست بود.

امام خمینی، تحجر و خرافه گرایی به همراه هراس علمای دین از نوآوری و نواندیشی را در سلسله علل رکود علمی و فقهی حوزه یاد کرده است.

امام، مقدس نمایان خردگریز را مزدوران بی مزد و موجب دشمن نامیده که با شعار جدایی دین از سیاست و گناه شمردن یادگیری دانشهای جدید، حوزه را عقب نگه داشتند و حوزه نتوانست به رسالت خود عمل کند: " . . . عده ای مقدس نمای واپسگرا، همه چیز را حرام می دانستند. . . وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی باشد و قهراً فقیه هم مجاز نبود از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید. . . یا دگرگفتن زبان خارجی کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می رفت. "

58 امام خمینی، هراس از نوآوری و بی توجهی به نقش زمان و مکان و تغییر موضوع در استنباط احکام را از دیگر شاخصه های رسوب خرافه و تحجر می شمارد.

امام، در پاسخ نامه شیخ محمدحسن قدیری (از اعضای دفتر استفتاء امام) که به فتوای امام در حلال بودن استفاده از آلات لهو در صورت قصد استفاده حلال از آنها، واکنش نشان داد، تصریح کرد: "لازمه این فکر چشم بستن به تأثیر زمان و مکان در تغییر موضوع است و اگر موضوعات احکام را نادیده انگاریم و در مثل موضوع احکامی مانند زکات و خمس و انفال را به موضوع زمان صدور روایت، ویژه سازیم و به پدیده های جدید بی توجه باشیم.

باید تمدن جدید به کلی از بین برود و مردم کوخ نشین بوده و برای همیشه در صحراها زندگی کنند. "

و در پایان همین نامه حضرت امام خطاب به آقای قدیری می افزاید:

"سعی کنید تنها خدا را در نظر بگیرید و تحت تأثیر مقدس نماها و آخوندهای بی سواد واقع نشوید؛ چرا که اگر بناست با اعلام و نشر حکم خدا به مقام و موقعیت مان نزد مقدس نماهای احمق و آخوندهای بی سواد صدمه ای بخورد، بگذار هرچه بیش تر بخورد. "

59 امام، در نامه دوم به آقای قدیری، برای برون رفت حوزه از بن بست علمی، فضلالی حوزه را به مبارزه با خرافه و تحجر فرا می خواند:

" . . . ما باید سعی کنیم تا حصارهای جهل و خرافه را شکسته تا به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی، صلی الله علیه و آله، برسیم و امروز غریب ترین چیزها در دنیا همین اسلام است و نجات آن قربانی می خواهد و دعا کنید من نیز یکی از قربانیهای آن گردم. "

60 از این روی، شهید مطهری اصل اجتهاد را یکی از محرکهای اسلام و علوم دینی می شمرد و تأکید می کند در سایه استفاده درست از آن، مردم از خام اندیشی می رهند، دین و دانش هماهنگ می شود و جامعه اسلامی به پیشرفت و تمدن نائل می آید.

استاد در گفتاری تحلیلی آزاداندیشی و مبارزه با خرافه گرایی را از عوامل پیشرفت علم و دانش می شمرد و یادآور می شود: حیات و مرگ یک جامعه به حیات و مرگ فکر آن وابسته است و فکر یک جامعه در سایه اندیشه وری و کندوکاو و نقد و بررسی رشد می کند و در سایه نوآوری دروازه های دانش به روی مردم آغوش می گشاید. پس از تفکر درست نباید مردم را ترسانند:

"تجربه های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزادفکری و لوازروی سوءنیت، برخوردار بوده است، نه تنها به ضرر اسلام نبوده، بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است. از اسلام فقط با یک نیرو می شود

پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آنها. . . آینده انقلاب ما در صورتی تضمین خواهد شد که عدالت و آزادی را حفظ کنیم."

61 نقش خرافه در گسترش نابسامانیهای اجتماعی: خرافه، افزون بر ایستایی دانش، نابسامانیهای گسترده اجتماعی را بر مردم تحمیل می کند؛ چه خرافه با ساده انگاری و جبرگرایی و نگاه به گذشته همراه است. این تفکر در حوزه عمل، ابتکار و پویایی را از مردم می گیرد.

و در افق وسیع تر، جهان آفرینش بر بنیان سنتهای تغییرناپذیر استوار است. اراده و ابتکار انسان در سلسله این سنتها قرار دارد. جامعه موفق و پویا با شناخت قوانین و سنن خدا در جامعه و تاریخ و با امید به امداد او برنامه می ریزد و پیش می رود. ولی افراد و جامعه خرافه گرا به جای کشف سنن الهی، در جست وجوی رموز ناشناخته بخت و اقبال خویش اند، این کسان، به هستی رویکردی جبرگرایانه دارند و نقش انسان را در این گردونه، ناچیز می انگارند. در نتیجه در رویارویی حوادث به چاره جویی برنخاسته و مغلوب آن می شوند. نگاهی به تاریخ اسلام نشان می دهد، رمز بسیاری از ناکامیها و شکستهای مسلمانان در نگاه خرافه گرا و غلط به جهان هستی نهفته است. در صدر اسلام، که مسلمانان بینش درست و واقع بینانه ای به مسأله قضا و قدر داشتند، با توکل بر خداوند و تکیه به نیروی خود، با شمار اندک، بخش گسترده ای از جهان را فتح کردند و دامنه اسلام از کوه های پیرنی تا دیوار چین، گسترش یافت و بینی مستکبران به خاک مالیده شد. به گفته سیدجمال الدین اسدآبادی:

" . . . به وسیله همین اعتقاد به قضا و قدر بود که شمشیرهای مسلمانان در سرزمین شرق می درخشید و در هنگام جنگ، برق آن شمشیرها چشمان مردم مغرب را خیره می کرد. همین اعتقاد به قضا و قدر بود که آنها را بدون کوچک ترین تردید و تأمل وادار به بذل مالی و جان در راه بلند آوازه شدن نام اسلام می کرد. آنان از فقر و فاقه نمی ترسیدند. باز همین اعتقاد بود که مسلمین را وادار می نمود هنگام رزم به هرجا که می رفتند، زنان و فرزندان خود را حتی به دورترین نقطه از جهان با خود همراه می بردند، مثل این که آنها را به گردش در باغ و بوستانها می برند.

مسلمین، با توکل به خدای یگانه، خود را از هر حادثه و پیش آمد سوء در امان می دیدند و از اعتقاد به خداوند حصار محکمی به دور خود می کشیدند. . . اعتقاد به قضا و قدر بود که مسلمانان را به درجه ای رساند که بردن نام آنها دلهای ستمکاران و مستکبران را در می آورد و جگر آنها را پاره می کرد. به طوری که در اغلب نبردها به وسیله انداختن ترس به دل دشمنان بر آنها پیروز می شدند."

62 ولی از آن روز که خرافه و نگاه غلط به قضا و قدر در ذهن مسلمانان جا باز کرد و مسؤولیت گریزی جای مسؤولیت پذیری پویایی و مقاومت را گرفت، تلاش و اقدام و فعالیتهای اجتماعی، دنیاگرایی خوانده شد، مردم تشویق شدند به جای مسجد و محراب و مبارزه با فساد و الحاد، انزوا برگزینند و به چله نشینی پناه ببرند. دنیای بزرگ اسلام با آن همه نیروی کارآمد، بدون مقاومت در برابر مغولان به زانو درآمد و شهرهای بزرگ، تاراج تاتار شدند و جز مقاومتهای پراکنده شماری اندک، بسیاری چشم به آسمان دوختند تا فریادرسی برسد. و شماری این رویداد را بلای آسمانی پنداشتند و این، مردم را از مقاومت در برابر مهاجمان باز می داشت.

63 نقش خرافه گرایی در سقوط صفویه: دولت صفوی در حدود 230 سال در ایران بر سر پا بود. بنیان گذاران آن که در آغاز به مثابه جنبشی آزادی بخش عمل می کردند، توانستند دولت مستقل شیعی به وجود آورند و دست متجاوزان عثمانی و اُزبک و ترکمن را از ایران زمین کوتاه سازند. علمای شیعه با استفاده از این فرصت تاریخی و وجود امنیت مذهبی، به میدان آمدند و توانستند باورها و ارزشهای مکتب اهل بیت را به مردم ایران بشناسانند.

تا وقتی دانشمندان برجسته ای چون شیخ بهایی، میرداماد، مجلسی ها، خوانساریها و... زنده بودند، جامعه از امنیت و اقتدار و نشاط نسبی برخوردار و علما در حد توان بر تندرستی های حاکمان راه می گرفتند.

64 با رخت بستن عالمان فرزانه، نسل جانشین نتوانست از میراث نیاکان پاسداری کند و امنیت و اقتدار و عزت کانون تشیع را حفظ کند و دولت صفوی به سال 1163، در هجوم افغانه برچیده شد. افزون بر تجمل گرایی و عافیت طلبی شاه سلطان حسین و کارگزاران، خرافه گرایی دولتمردان از عوامل مهم سقوط صفویه بود. و اینها، به همراه زمینه های دیگر، روحیه دوراندیشی، اقدام و شجاعت را از دولتمردان و مردم از میان برد و اصفهان بی دفاع باقی ماند.

قزلباشهای نخستین، که بار امنیت و پاسداری نظام مذهبی صفویان را بر دوش داشتند، و آن همه مجاهدت در کارنامه آنان ثبت شده بود، در برابر هجوم غازیان قندهاری تاب نیاوردند و ایران توسط محمود و اشرف افغان و هم پیمانان هم کیش آنان محاصره شد و هزاران نفر از گرسنگی و بی برگی تلف شدند. مدارس تاراج شد و علما و طلاب یا کشته شدند و یا ایران را ترک گفتند و کتابخانه های بزرگ از میان رفت و محمود افغان و ملا زعفران به مدت هفت سال بر ایران چیره شدند.

65 مؤلف رستم التواریخ در تحلیل و شکست دولتمردان صفوی، به نقش خرافه در این شکست تاریخی اشاره می کند و می نویسد:

آیه " وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل اللّٰه " را فراموش کردند و از برای سلطان جمشید (شاه سلطان حسین) آیات را نمی خواندند. افسانه های نامعقول بر زبان می رانند.

کارگزاران شاه به جای تدبیر و برنامه ریزی و پیش گیری از فروپاشی نظام، که نشانه های آن از پیش نمودار بود، به دامان منجمان و رمالان آویختند و پرچم پیروزی را در کهکشانها می جستند:

"منجمان می آمدند و عرض می نمودند که: ستاره اصفهان مشتری است. احتراق یافته و در بال افتاده و از بال بیرون خواهد آمد و مقارنه نحسین شده بود، بعد مقارنه سعدین می شود و ناگاه دشمنان ات مانند بنات النعش، متفرق و پراکنده می شوند. صاحب تسخیرها می آمدند و به خدمت آن افتخار ملوک عرض می کردند: ما متعهد می شویم که هفت چله پی در پی، در پی، در مندل، در خلوتی عبدالرحمن پادشاه جن را با پنج هزار بر دشمن تو غالب و مسلط کنیم که در یک شب احدی از دشمن تو را زنده نگذارد.

درویشان می آمدند که... به همت مولای درویشان به فیض نفس بدخواهان تو را نیست و نابود خواهیم کرد و به جهت این خدمات نیرنگ انگیز اخراجات می گرفتند و می رفتند که قواعد چله نشینی و خدمات دیگر را به جای آورند."

66 این گزارشها، نشان از فضای خرافه آلود در دستگاه صفوی دارد. دلبستگی شاه سلطان حسین و کارگزاران وی به امور موهوم، که به جای بررسی زمینه های شکست و مبارزه با عافیت طلبی و تن پروری و فساد و همراهی توده ها با حکومت و آماده کردن سپاه و ارتش به فالگیری و پیش گوئی روی آوردند و در نتیجه، نکبت به آنان روی آورد و طومار زندگی شان توسط سربازان کارآزموده و جنگاور افغان، درهم پیچیده شد.

ستم پذیری: از راه کارهای ستمکاران برای سلطه بر مردم، سست کردن فرهنگِ خردورزی و مبارزه با نقد و انتقاد در موضوعات اجتماعی و مربوط به سرنوشت آنان است. راه را بر هرگونه خردورزی می بندند و مردم را به خرافه ها و افسانه ها سرگرم می سازند، تا بتوانند از این عاداتهای نابخردانه بهره بگیرند. فرعون، راه را بر هرگونه خردورزی، خودباوری بر بنی اسرائیل بست و جسمهای بی مغز آنان را به زیرپا افکند و خوار کرد. آنان را از منزلت والا و

کرامتی که در پرتو نگرشهای توحیدی داشتند، فرود آورد و به فرمانبرداری از خود واداشت: "فاستخف قومه فاطاعوه."

67مهم ترین کار موسی در مبارزه با فرعون، بالا بردن بینش دینی و شکستن اسطوره شکست ناپذیری فراغه بود. پادشاهان و فرمانروایان مستبد دنیای اسلام نیز، از ابزار خرافه و تزویر برای رام کردن مردم استفاده می کرده و می کنند. مذهب سازی و خرافه پراکنی از کارهای آنان برای خراب کردن مذهب اصیل و نابودی فرهنگ ستم ستیزی و مبارزه با منکر بوده است. این گروه با استفاده از ساده اندیشی مردم، خود را بر آنان تحمیل می کردند. استفاده نابجا از آیه کریمه: "اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکم."

68به حاکمان جور و زور و چیره شدگان بر مردم، میدان می داد، قدرت خود را مشروع جلوه بدهند. چه شماری از راویان و وعاظ السلاطین دایره اولی الامر را بر همه حاکمان، از عادل و فاسق، گسترش دادند و شماری از آنان، مانند عکرمه، با استشهاد به آیه شریفه یاد شده، برای حاکمان حق تشریع در دین و قانونگذاری نیز قائل بودند. 69حاکمان ستم پیشه و بهره کش، مردم خود را کوتاه فکر بار می آوردند که مردم گوسفندوار از آنان فرمان برند و هیچ انداز، هشدار و امر و نهی بیرون از دایره ای که آنان ترسیم کرده اند، نپذیرند.

کسان و دستانی که حکومت رضاخان را پی ریختند، این روش را به رضاخان آموختند و این سبک را به وی دیکته کردند. رژیم رضاخان از یک سو به نام تمدن و روشنفکری، به نابودی نمادها و شعائر دینی کمر بست و در این راستا عزاداری امام حسین و حجاب بانوان ممنوع شد. از زنان برهنه و عفت گریز به عنوان روشنفکر و سنت شکن تجلیل به عمل آمد؛ و از سوی دیگر، برای دور کردن مردم از آموزه های دقیق، راهگشا و شهادت آفرین و حیانی، به خرافه گستری پرداختند. اساطیر باستانی را رواج دادند، به افسانه سازی پرداختند، قهرمانهای دروغین ساختند و... در حکومت رضاخان در همان حالی که زبانهای عدالت خواهان بریده می شد، درها برای روشنفکران ضددینی چون کسروی باز بود.

رحیم زاده صفوی از همراهان مدرس در گزارشی به عنوان: پیش بینی مدرس به وقوع می پیوندد، آینده ایران رضاخانی را از زبان مدرس چنین به تصویر می کشد:

"... گذشته از نکات سیاسی، به عقیده آقای مدرس، در رژیم نو که نقشه آن را برای ایران بینوا طرح کرده اند، نوعی از تجدد به ما داده می شود که تمدن غربی را با رسواترین قیافه تقدیم نسلهای آینده خواهد نمود. آقای مدرس می گویند: قریباً چوپانهای قریه های قراعی و کنگاور با فکل سفید و کراوات خودنمایی می کنند. اما در زیباترین شهرهای ایران، هرگز آب لوله و آب تمیز برای نوشیدن مردم پیدا نخواهد شد. ممکن است شماره کارخانه های نوشابه سازی روزافزون گردد؛ اما کوره آهن گدازی و کارخانه کاغذسازی برپا نخواهد شد. درهای مساجد و تکایا به عنوان منع خرافات و اوهام بسته خواهد شد؛ اما سیلها از رمانها و افسانه های خارجی که در واقع جز حسین کرد فرنگی و رموز حمزه فرهنگی چیزی نیستند، به وسیله مطبوعات و پرده های سینما به این کشور جاری خواهد شد. به طوری که پایه افکار و عقاید و اندیشه های نسل جوان ما، از دختر و پسر، تدریجاً بر بنیاد همان افسانه های پوچ قرار خواهد گرفت و مدنیت مغرب و معیشت ملل متری را در رقص و آواز و دزدیهای عجیب ارسن لوپن و بی عفتی ها و مفاسد اخلاقی دیگر خواهند شناخت. مثل آن که آن چیزها لازمه متجدد بودن است."

70بهره برداری استعمار از خرافه: استعمارگران، برای سیطره بر سرزمینها و ملتهای جهان از خرافه استفاده ها برده اند. آنان با رواج خرافه و یا پشتیبانی از فرقه های خرافی موجود در جهان و در نهایت متهم کردن رقبای خود

به خرافه گرایی از حربه خرافه برای نفوذ و سیطره بر فرهنگها و مردم بهره گرفته اند.

در مثل استعمار غرب برای دلیر کردن سربازان خود در نبرد با شرقیان، غربیان را نسل برتر و شایسته قیادت و شرقی ها را نسل فروتر و فرمانبر معرفی می کردند و با تکرار این سخن خرافه منسوب به ارسطو، باور به برتری نژاد باختر را در ذهن ملتهای غربی نهادینه ساختند که:

"... یونانیان از اقوام دیگر اشرف اند و اگر دیگران را به بندگی گیرند رواست، که آزادگان باید به فراغت به وظایف انسانیت و کسب معرفت و تفکر بپردازد و کارهای بدنی را به بندگان واگذارند که در حکم بهائم و به منزله آلات و ادواتند."

71 نشر تعالیم خرافی تورات و انجیل تحریف شده، توسط کشیشان در امریکای لاتین و افریقا و... زمینه تسلیم و سازش مردمان آن سرزمینها را، در برابر استعمارگران فراهم می آورند. روشنفکران آمریکای لاتین، با اسناد و مدارک معتبر ثابت کرده اند مسیونرهای مذهبی، در پروسه چیرگی بر سرخپوستان، نقش ویران گری داشته اند. آنان تصریح کرده اند: کلیسا در جنگ فقر و غنا و استعمار در کنار غارت گران بوده است.

72 غربیان برای نفوذ در دنیای اسلام نیز، از مذهبهای ساختگی سود برده و یا توسط مزدوران خود تلاش کرده اند آن دسته از پیامهای بلند اسلام را که مسلمانان را علیه سلطه کفار و بیگانگان می شوراند، تحریف کنند.

در روزگار اشغال شبه قاره هند توسط بریتانیا، مجاهدان دین باوری چون تیپو سلطان و سیداحمد عرفان، علیه اشغالگران اعلان جهاد کردند و در پی آن جنبشهای ضداستعماری گوناگون در گوشه و کنار هند رویید. انگلیسیها از یک سو با حمایت از فرقه هایی چون قادیانیه (احمدیه) و دامن زدن به اختلافهای دینی و قومی سعی کردند در صفوف مسلمانان تفرقه ایجاد کنند و از سوی دیگر، درصدد برآمدند فکر جهاد را از سر مسلمانان بیرون آورند و آن را عملی بیهوده و احیاناً زیان مند جلوه دهند. انگلیسیها از علمای ساده لوح و دست نشانده فتوا گرفتند، جهاد با اشغالگران بیهوده است و با همه وجود به نشر گفته های مولوی احمد قادیانی پرداختند:

"میرزا غلام احمد قادیانی ادعای نبوت می کرد و می گفت: به من وحی رسیده است که باید اندیشه جهاد را از سر بیرون کنیم و نسبت به حکومت انگلیسیها با نهایت اخلاص و صمیمیت رفتار نماییم و این موضوع را یکی از فرائض مذهب ساختگی خود به شمار می آورد."

73 مسلک خودساخته و خرافی باب و بهاء نیز همواره از حمایت انگلیسیها برخوردار بوده و این کشور، همواره در نشر و رواج پیامهای رهبران این فرقه و حمایت از آنان کوشیده است. بهاییان افزون بر ایجاد تفرقه در صفوف مسلمانان و همکاری تنگاتنگ با صهیونیسم جهانی⁷⁴ پیروان خود را از مداخله در مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری منع می کند. 75

استعمارگران امروز نیز با شعار روشنفکری در کار زنده کردن نمادهای موهوم نژادی و قومی اند، تا مسلمانان از انسجام اسلامی بازداشته و آنان را در قالب ملیت ترک، عرب و فارس و... رودرو قرار دهند. تلاش در تحریف شعائر شیعی، مهدویت و عاشورا از سوی استعمارگران در همین جهت است؛ چه عاشورا و انتظار پیام آور عزت و کرامت و آزادی ملتهاست و مهدویت عامل تحرک و بیداری مردمان و مشعل امید به پیروزی مستضعفان و ایجاد حکومت جهانی واحد را افروخته نگه می دارد. این تفکر زنده برای مستکبران که با پرچم دموکراسی و دهکده جهانی به صید مغزها مشغول اند، خطرساز است. از این رو، صهیونیسم جهانی از سه دهه پیش برای شناخت و مقابله با اندیشه های شیعی نشستهایی برگزار کرده و راه حلهایی ارائه کرده است. 76 اسرائیل از سردمداران جریان مبارزه با عاشورا و مهدویت است.

از گفته ها و رفتار غربیان برمی آید، راه کار اصلی آنان برای مبارزه با تفکر انقلابی عاشورا و انتظار، تشویق مردم به افزودن خرافه ها و پیرایه ها به آموزه ها به نمادهای عاشورا و مهدویت است. در گزارش دکتر مایکل برانت، از گزارش گران نظریه پرداز آمریکایی، در این باره تصریح شده که وقوع انقلاب اسلامی ایران با تکیه بر شعائر دینی، امریکا و حامیان او را واداشت پیرامون آن مطالعه کنند و برای مقابله با آن، در جهت وارونه جلوه دادن و بازداشتن افراد از گرایش به تشیع بکوشند. از جمله راه کارها:

1. به میدان آوردن مداحان بی سواد و ناآگاه.
2. افزودن سنتها و رسوم نادرست و بدعت آمیز در عزاداریها. تا شیعه گروهی جاهل و خرافی معرفی شود.
3. کمک مالی به کسانی که بتوانند با نوشته ها، آثار شیعه را تخریب کنند، تا شیعه که دارای منطق قوی و استوار است، به مذهبی درویشی محض بدل گشته و از درون بپاشد. 77

جانبداری بی دریغ غربیها از جریانهای دروغین مدعی ارتباط با امام زمان در همین راستاست. بروجردی که با ادعای کشف و شهود و ارتباط با امام زمان، جمع بسیاری را فریب داده بود، تا آستانه رویارویی با نظام اسلامی پیش آمد، در نهایت روشن شد. سلطنت طلبان در پشت ماجرا بوده اند. وی در اعترافات خود می گوید: "نوری زاد از فراریان خارج از کشور، بارها با من تماس گرفت و مرا تحریک به استقامت می کرد و می گفت: اگر مدت کمی مقاومت کنی، ناتو به ایران حمله می کند و کار آنها (پیروان امام خمینی) تمام می شود و تو می شوی رهبر دینی. حتی خانمی از رادیو سوئد زنگ زد و ضمن تبریک گفت: هیچ روحانی به اندازه تو روی کره زمین معروف نشده است."

78 خرده گیری بر اسلام و تشیع: تاروپود اسلام و تشیع با عقلانیت تنیده شده است و خردورزی و شفافیت از زمینه های مهم گرایش مردم به آن دو بوده است. پیامهای دین اگر بدون پیرایه عرضه گردند، راهگشا بوده و روزه ای برای خرده گیری بر اسلام و مکتب اهل بیت بر جای نمی ماند.

بد نمایاندن اسلام از سوی افراد نادان یا غرض ورز، سبب شده چهره واقعی دین پنهان بماند و بدخواهان آن را دستاویز مبارزه با قرآن و یا تشیع قرار دهند.

پیامبر (ص) و ائمه (ع) به تلاشهای ویران گرانه اینان، توجه ویژه داشته و بهنگام راه را بر نفوذ دشمن بسته اند. و به پیروان آگاه و بابصیرت خود سفارش کرده اند از حربه های تکفیر نابخردان غافل نباشند و با تبیین درست مکتب و رفتار عقلانی، از رخنه دشمنان به باور و ایمان مردم جلوگیری کنند.

مشرکان قریش، برای بازداشتن جوانان از گرایش به پیامبر درصدد برآمدند چهره ای غیرمنطقی از قرآن بنمایانند. آنان گفتند: آیه های قرآن درآمیخته با خرافه ها و حکایتها و بافته های موهوم پیشینیان است: "ان هذا الا اساطیر الاولین."

79 اسطوره، به سخنان پریشان و بیهوده و افسانه معنای شده است. به تعبیر مولوی:

که اساطیر است و افسانه شدند

نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

کافران به پیامبر می گفتند:

"این اکذوبه ها و خرافه ها، مانند وعده رستاخیز در قیامت که پیامبر ما را بدان خبر می دهد، سخنی تازه نیست"

و چنین وعده ای به پدران ما نیز داده شده و سالها از این وعده خرافی می گذرد و قیامتی واقع نشده است. " 80 و می گفتند محمد آن را از دیگران یاد گرفته است.

قرآن، به تک تک این سخنان نابخردانه و ناروای مشرکان، پاسخ گفته است و تأکید می کند: "آیات قرآن سراسر وحی است و حکمت و نور و همراه با عقلانیت و حقیقت و در سایه تدبیر و تعقل و به کار انداختن عقل سلیم، به حقانیت آن پی خواهید برد. و پیامبر نیز از کودکی در میان شما رشد و نمو کرده و در این سالهای دراز، از این قرآنی که بر او نازل گردد بی خبر بود و اگر عقل و خرد خود را به کار اندازید به روشنی خواهید فهمید که امر قرآن فقط و فقط به دست خدای تعالی و قدرت و مشیت اوست. "

81 و یا مسلمانان از پیامبر می خواستند، با تأنی سخن بگویند، تا آنان بتوانند پرسشهای خود را بپرسند. برای این خواسته از واژه "راعنا" استفاده می کردند یعنی مراعات مان کن و به ما مهلت بده. در ادبیات یهودیان "راعنا" به مفهوم کودنی و حماقت به کار می رفت: یعنی ما را احمق کن. این کلمه دستاویز یهودیان، برای مسخره کردن مسلمانان قرار گرفت. قرآن به مسلمانان سفارش کرد، به جای واژه "راعنا" از کلمه "انظرنا" استفاده کنند و راه را بر خرده گیری یهودیان ببندند:

"یا ایها الذین آمنوا لاتقولوا راعنا وقولوا انظرنا. "

82 آیه بر این دلالت دارد که مسلمانان باید مواظب رفتار و گفتار خود باشند، تا مبادا کارهای مبهم و غیرعقلانی آنان، دستاویز دشمنان برای عیب جویی قرار بگیرد.

یا معاویة بن وهب، به امام صادق (ع) می گوید:

"یا ابن رسول الله ما تقول فی الخبر الذی روی أن رسول الله رأى ربه. علی ای صورة رآه؟

و عن الحديث الذی روه ان المؤمنین یرون ربهم فی الجنة؟

علی ای صورة یرونه؟

...

قال: یا معاویة إنَّ محمداً (ص) لم یر الرب تبارک وتعالی بمشاهدة العیان. وان الرؤية علی وجهین: رؤية القلب ورؤية البصر.

فمن عنی برؤية القلب فهو مصیب ومن عنی برؤية البصر، فقد کفر بالله وب آیاته. . . .

فلا یقرنک قول من زعم ان الله تعالی یرى بالبصر. . . .

انهم ارادو بذلك توبیخ الاسلام لیرجعوا علی اعقابهم. . . . "

83 ای فرزند رسول خدا، چه می گویی درباره خبری که بیان گر این است که رسول خدا، پروردگار خویش را دیده است؟

این دیدن به چه صورت است؟

یا چه می گویی درباره خبری که از آن گرامی روایت شده است که فرمود:

مؤمنان، خداوند خویش را در بهشت می بینند؟

این دیدن به چه صورت است؟

...

امام صادق (ع) گفت: ای معاویه! رسول خدا (ص) پروردگار تبارک و تعالی را به گونه آشکار و با چشم سر ندید. و دیدن به دو گونه است: دیدن قلب و دیدن چشم.

پس هرکس دیدن با چشم دل را اراده کند، به حق رسیده است و هرکس دیدن با چشم دل را اراده کند، به خدا و آیات او، کفر ورزیده است. . . .

گفته کسانی که می پندارند: خدا با چشم سر دیده می شود، تو را فریب ندهد. . . .

اینان با این سخن شان، بر آن اند که اسلام را بد جلوه دهند، تا مردم به جاهلیت برگردند از گرفتاریهای ائمه اطهار (ع)، پاسخ گویی به مخالفان کینه جو و لجوج از یک سو؛ و کژاندیشان خرافه گرا و خرافه پرداز، درون مذهبی از دیگر سو بود. مخالفان برای از میدان به در کردن ائمه (ع) از صحنه فرهنگ و سیاست، به مکتب اهل بیت، نسبتهای خرافی و غیرعقلانی می دادند، تا افزون بر ایجاد دودستگی در اردوگاه یاران و دوستداران مکتب اهل بیت، دیگر مسلمانان را به آنان بدبین سازند و علاقه مندان را از پیروی راه ائمه (ع) بازدارند. بیش تر این خرافه ها و نسبتهای ناروا، توسط حاکمان جائر اموی، مروانی و عباسی ساخته و پرداخته می شد و سپس، توسط افراد ساده لوح در میان جامعه پخش می گردید. فشارهای سیاسی و گستردگی سرزمینهای اسلامی، امکان پاسخ گویی به همه آن تهمتها را برای ائمه دشوار می ساخت.

به چند نمونه در این باره از امام محمد باقر، امام صادق، امام موسی کاظم و امام رضا (ع) اشاره می کنیم، تا شمه ای از مظلومیت ائمه (ع) و جفاپیشگی و خبث طینت دشمنان اهل بیت، بازگفته شود: شکوائیه امام باقر (ع) علیه دروغپردازان:

امام باقر (ع) در شکواییه ای بلند، پس از برشمردن ستمهای امویان و بنی مروان بر اهل بیت و شیعیان آنان، یکی از برنامه های آنان را دروغ پردازی، نشر خرافه و سخنان پوچ به نام ائمه (ع) در جامعه شمرده است: "ووجد الکاذبون الجاهدون لکذبهم ووجودهم موضعا یتقربون به الی اولیائهم وقضاة السوء وعمال السوء فی کل بلدة فحدثوهم بالاحادیث الموضوعه المکذوبه ورووا عنا مالم نقله ومالم نفعله لیغضونا الی الناس وکان عظم ذلک وکبره فی زمان معاویه بعد موت حسن بن علی (ع)".

84 دروغگویان و منکران حقیقت، زمینه را [برای مبارزه با ما] آماده یافتند و با دروغ و حق پوشی نسبت به ما، خود را به سردمداران ستم و قضات و کارگزاران بد کار، در شهری نزدیک ساختند. احادیث دروغ در میان مردم پخش کردند و از زبان ما چیزهایی روایت کردند که نه ما آنها را گفته ایم و نه انجام داده ایم. تا از این راه ما را در میان مردم منفور سازند و دشمنی آنان را علیه ما برانگیزانند. این روش، پس از درگذشت امام حسن (ع) در دوره معاویه با همه وجود دنبال شد.

پخش خرافه ها و نسبت دادن آنها به ائمه اهل بیت، بستر را برای کم شدن، پراکندگی و نابودی پیروان آنان آماده می ساخت. خرافه پردازان به امام نسبت می دادند: آنان خدای مردم و روزی رسان خلق اند و یا در میان مردم پخش می کردند: امامان گفته اند: ما اربابان مردم و همگان بندگان ما هستیم.

روشن است که این سخنان خرافی و به دور از واقعیت و ناسازگار با توحید و اصول بنیادین اسلام، چه قدر در دور کردن مردم از راه امامان، اثرگذار است.

" . . . عن سدير قال: قلت: لأبي عبدالله (ع) انّ قوماً یزعمون أنّکم آلهة یتلون بذلک علینا قرآناً: وهو الذی فی السماء اله وفي الارض اله"

85 فقال یا سدير سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی و شعری من هؤلاء براء و بری ء الله منهم. ما هؤلاء علی دینی و لاعلی دین آبائی. والله لایجمعنی الله وایاهم یوم القيامة الا وهو ساخط علیهم.

قال: قلت: وعندنا قوم یزعمون أنّکم رسل. یقرؤون بذلک قرآناً: "یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحاً انی

بما تعملون علیم. "

86 فقال يا سدير سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی من هؤلاء براء و بری اللہ منهم ورسوله بما هؤلاء علی دینی و لا علی دین آبائی واللہ لایجمعنی اللہ وایاهم یوم القیامة الا وهو ساخط علیهم. قال: قلت: فما انتم؟

قال: نحن خزّان علم اللہ. نحن تراجمة امر اللہ. نحن قوم معصومین، امراللہ تبارک و تعالی بطاعتنا ونهی عن معصیتنا. نحن احجة البالغة علی من دون السماء و فوق الارض. "

87 سدير به امام صادق (ع) گفت: گروهی گمان می کنند شما خدایانید و آیه "وهو الذی فی السماء و فی الارض اللہ" را بر شما تأویل می کنند.

امام فرمود: ای سدير! گوش و چشم و پوست و گوشت و خون و مویم از گویندگان این سخن بی زاز است. خداوند نیز از آنان بیزار است. اینان بر مذهب من و پدرانم نیستند و خداوند میان ما و آنان در قیامت گرد نخواهد آورد؛ جز این که خداوند بر آنان خشمگین است.

گفتم: گروهی از مردم بر آنند. شما پیامبرید و آیه "یا ایها الرسول کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم. " را به شما تأویل می کنند.

امام صادق فرمود: ای سدير! گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خونم از گویندگان این گفته بی زارند و خداوند و پیامبرش نیز از آنان بیزار است. آنان بر دین من و پدرانم نیستند و خداوند جز در حال خشم میان ما و آنان در قیامت گرد نخواهد آورد.

سدير پرسید: پس شما چه کاره اید؟

امام پاسخ داد: ما خزینه داران دانش خداییم. ما گروهی معصومیم. خداوند به مردم سفارش کرده از ما پیروی کنند و مردم را از نافرمانی ما بازداشته است ما حجت رسای خداوند بر اهل آسمان و زمین هستیم.

پس از آن نیز، بویژه در دوره هارون الرشید، دامنه خرافه پراکنیها علیه امامان و اهل بیت بیش تر شد، مبارزات گسترده علویان علیه حاکمیت استبدادی عباسیان، حاکمان جائر بنی عباس را واداشت تا از راه خرافه سازی و نسبت آن به اهل بیت، چهره پاک آنان را در میان مردم خراب کنند.

از باب نمونه، در زمان هارون به امام کاظم (ع) بسته بودند که وی مردم را بندگان زرخرید خود می شمرد.

امام هفتم در پاسخ این سخن یاهو که در سطح گسترده ای از حجاز و عراق پخش شده بود، فرمود:

"کسانی که گمان می برند ما چنین می گوییم [مردم را برده خود می شماریم] دروغ می گویند ما غلامان و کنیزان را خریده و آزاد می کنیم. با آنان می نشینیم، با آنان هم غذا می شویم، غلام خریده و به او پسر م خطاب می کنیم و جاریه را دختر می خوانیم. بردگان را بر سر سفره خود می نشانیم. همه این کارها برای رضای خداست. اگر مردم بندگان ما باشند، خرید و فروش شان مفهومی ندارد. پیامبر (ص) در وقت وفات فرمود: خدا را خدا را درباره نماز و مملوک. یعنی نماز به جا آورید و بندگان خود را تکریم و احترام کنید و ما آنان را آزاد می کنیم. و چیزی را که شنیده ای گوینده آن اشتباه کرده و ادعایی است پوچ. ما می گوییم: ولاء و پیوند دینی مردم برای ماست؛ ولی این نادانان گمان کرده اند: مراد ولاء سلطنت است و ما مالک مردم هستیم. آنان ادعای باطل خود را بر این گفته ما تطبیق کرده و از آن باطلی را نتیجه گیری می کنند. ریشه این ادعای ما در پیوند ولائی مردم با ما سخن پیامبر در روز غدیر خم است: هرکس من ولی اویم [پس از من] علی ولی اوست. مراد پیامبر [از این سخن نه رابطه مالک و مملوک] ولایت دینی است. "

88 امام رضا (ع) بارها در حجاز و خراسان از وجود جریان های مرموزی که با پخش خرافه و شایعه های ناروا درباره علی (ع) و اهل بیت (ع) در تخریب چهره آنان می کوشیدند پرده برداشته است:

"قال ابراهيم بن ابي محمود فقلت للرضا: يابن رسول الله (ص) ان عندنا اخباراً في فضائل اميرالمؤمنين (ع) وفضلكم اهل البيت وهى من رواية مخالفيكم ولانعرف مثلها عندكم، أفندين بها؟ فقال: يا بن ابي محمود لقد أجزنى أبى، عن ابيه، عن جده (ع) ان رسول الله قال: من أصغى الى ناطق فقد عبده، فان كان الناطق عن الله عزوجل فقد عبدالله وان كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس.

ثم قال الرضا: يابن ابي محمود! ان مخالفينا وضعوا أخباراً في فضائلنا وجعلوها على ثلاثة اقسام: أحدها الغلو ثانيها التقصير فى امرنا وثالثها التصريح بمثالب أعدائنا و فاذا سمع الناس الغلو فينا كفروا شيعتنا ونسبوهم الى القول بربوبيتنا واذا سمعوا التقصير اعتقدوا فينا واذا سمعوا مثالب أعدائنا باسمائهم، ثلبونا باسماءنا. . . "

89 "ابراهيم بن ابي محمود روايت کرده: به امام رضا (ع) گفتم: فرزند پیامبر! همانا نزد ما اخباری درباره فضائل امیرمؤمنان و اهل بیت وجود دارد که مخالفان آن را نقل کرده اند، ولی نمونه آن را در روایتهای شما نمی بینیم آیا می توانیم به این گفته ها اعتماد کنیم؟

امام فرمود: پسر ابی محمود، پدرم به من خبر داد و او از پدرش و او از جدش از پیامبر فرمود: هرکس به سخن سخنگویی گوش سپارد او را پرستیده است. اگر ناطق از سوی خدا باشد [از خدا سخن بگوید] خدا را پرستیده است و اگر سفیر ابلیس باشد، شیطان را عبادت کرده است.

سپس امام رضا (ع) افزود: پسر ابی محمود، همانا دشمنان ما روایاتی درباره فضائل ما از خود ساخته اند و آنها را به ما نسبت می دهند. پاره ای از این روایات، غلوآمیزند و ما را در جایگاهی برتر [ربوبی] قرار می دهند و پاره ای از این روایات ما را از جایگاه واقعی مان فرود می آورند و پاره ای از این روایات، از زبان ما، عیوب دشمنان و مخالفان ما را بیان می کنند.

وقتی مردم آن سخنان غلوآمیز را درباره ما می شنوند، پیروان ما را تکفیر می کنند و در حق آنان می گویند: شیعیان امامان خود را "رب" می انگارند وقتی مردم روایاتی را می شنوند که ما را از جایگاهی که داریم پایین تر آورده اند، آن چنان عقیده ای درباره ما پیدا می کنند.

وقتی مردم روایاتی را می شوند که در آنها عیب گیری از دشمنان ما بازتاب یافته است، آن هم با نام بردن از آنان، آنان هم با نام بردن از ما، به ما بد می گویند و برای ما عیب می تراشند.

رسالت علمای دین

عالمان دین در برابر خرافه ها، بویژه خرافه هایی که سبب روی گردانی مردم از دین می شوند، مسؤولیت دارند و رسالت آنان ایجاب می کند که راه را بر سرانیر شدن خرافه ها ببندند. نه خود برداشتهای سست و بی مبنی را به نام دین بازگویند و نه بگذارند دیگران با برداشتهای خرافی از دین، به دین گریزی دامن بزنند. این رسالت بزرگ، با نصیحت، اندرز و سخنانی غیرشفاف و کم رنگ، به سرانجام نمی رسد. بایستی با الگوگیری از سیره رسول خدا (ص) و ائمه اطهار و علمای بزرگ، راه اثرگذاری را پیش گرفت. از تاریخ به خوبی می توان برای امروز الگو گرفت. چگونگی رویارویی علما با خرافه درس بزرگی می تواند باشد و این که چگونه در گذشته خرافه و سخنان سست و دستور العمل های بی مبنی و ناسازگار با روح و روان و فطرت مردم و گوهر دین، مشکل آفرین شده و سبب دین گریزی افرادی.

مغولان، پس از آن که به اسلام گرویدند و از آیین خرافی خود دست کشیدند، شماری از آنان انجام پاره ای از احکام و دستورالعملهای مذهبی که به آن گردن نهاده بودند، برنتابیدند، از این روی از اسلام روی گردان شدند. یکی از عوامل و مسائلی که سبب روی گردانی آنان از اسلام شده بود، مسأله ازدواج و طلاق بود. که به آنان گفته شده بود: بنابر آیین اسلام، سه طلاق در یک مجلس، واقع می شود. و کسی که همسرش را در یک مجلس سه بار طلاق بدهد، نمی تواند به او رجوع کند مگر پس از ازدواج همسرش با مرد دیگر، طلاق او و... . از آن جا که این حکم با مبانی اسلام سازگار نبود، فطرتها از آن رمیدند و این رمیدگی سبب گردید، سپاهیان مغول، از اسلام روی برگردانند.

در این برهه علمای شیعه به تلاش برخاستند که مغولان را با حکم واقعی اسلام آشنا سازند. علامه حلی از عراق به ایران آمد و با شرح مبانی اسلام برای مغولان و مناظره با علمای مذاهب، ثابت کند درباره پاره ای از مسائل، راه خطا را می پیماند و همین خطاپیمایی و دور افتادن از روح اصلی دین، سبب دین گریزی کسانی می شود. علامه حلی در این مناظره ها و بحثها، ثابت کرد سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق به شمار می آید و شوهر پس از نخستین طلاق، باز هم حق مراجعه دارد.

تلاش علامه حلی و تاج الدین آبی 90 و بسیاری علمای شیعه ثمر بنشیند و سبب شد که جلوی ارتداد مغولان گرفته شود. 91 و نیز عالمان دین در این روزگار که قدرتهای ضداسلامی، استکبار و صهیونیسم بین المللی، که با خرافه سازی و خرافه پراکنی، بخشی از برنامه های خود را پیش می برند، باید هوشیارانه مسائل را زیرنظر داشته باشند که مباد، با برداشتهای غلط و خرافی خود و یا میدان دادن به خرافه بافان به نام دین، زمینه را برای پیشروی هرچه بیش تر قدرتهای اسلام ستیز فراهم آورند.

آن چه که به استعمار و اندیشه های مادی میدان داد که به غارت ملتهای مسلمان بپردازند، خرافه گرایی کسانی بود که در مسند تعلیم و تربیت، هدایت گری و تبیین و آموزش دین قرار گرفته بودند. اینان با اندیشه های خرافی خود تمام آموزه های خیزش آفرین و برانگیزاننده عقل و فکر را از کارایی انداختند و شور مقاومت، ایستادگی و جهاد در راه خدا را از آنان گرفتند و عبادتهای فردی و اعمال مستحبی، ذکر و... را بسیار بزرگ جلوه دادند، تا مسلمانانی اگر سراغ جهاد می رفتند، تا ثواب این عمل بزرگ بهره شان شود، به عبادتهای فردی و اعمال مستحبی، که به آنان القاء شده که پاره ای از اینها، ثواب جهاد در راه خدا را دارند، بسنده کنند. استعمارگران در جنگهای صلیبی دریافتند که قدرت، قوت، بی باکی و جنگاوری مسلمانان، از کجا سرچشمه می گیرد؛ از این روی به تلاش برخاستند تا آن سرچشمه را کور کنند. و از این سیاست راهبردی بهره ها بردند. همین سیاست آنها را به خرقة سازی کشاند، غده های چرکینی که از خرافه تغذیه می شدند و اکنون نیز، همین بساط را گسترانده اند و در برابر بیداری بزرگ امت اسلامی از خرافه، فرقه های خرافی بهره می برند. عالمان دین، وظیفه و رسالتی بزرگ دارند که در برابر این گردباد سهمگین بایستند و نگذارند امت اسلامی گرفتار آن شوند.

پی نوشت ها:

2. سوره اعراف، آیه 157.
3. شرح العقائد النسفيه، تفتازانی/40، مقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعری، ترجمه دکتر مویدی/107، امیرکبیر.
4. التاج، الجامع للاصول فی احادیث الرسول، شیخ منصور علی ناصف، ج 3/227. داراحیاء التراث العربی، ط 3/1382 ق.
5. همان، پانوش.
6. همان/108.
7. معانی الاخبار، صدوق/228، موسسه نشر اسلامی، 1379 ش.
8. بحارالانوار، ج 275/100، مؤسسه الوفاء، و ج 275/103 اسلامی.
9. سفینه البحار، محدث قمی، ج 3/850 - 851، انتشارات آستان قدس رضوی.
10. التاج الجامع للاصول، ج 3/228.
11. اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی، ج 2/629، دارالتعارف، بیروت؛ سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج 7/11، اسوه.
12. سفینه البحار، ج 12-11/7.
13. سوره کهف، آیه 108.
14. تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، سیدمحمدباقر موسوی، ج 10/557، دفتر نشر اسلامی.
15. کتاب المحاسن، ابی جعفر برقی/313، دارالکتب الاسلامیه.
16. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2/323، دارصادر بیروت.
17. انساب الاشراف، بلاذری، تحقیق دکتر سهیل ذکار، ج 2/242، دارالفکر، 1420 ق.
18. همان/243.
19. عقد الفرید، ج 5/310.
20. همان.
21. دائرة المعارف تشیع، ج 3/388 - 389.
22. مجموعه آثار شهید مطهری، ج 17/612.
23. سوره یونس، آیه 36.
24. نشریه خورشید مکه، شماره 2/2، مهر 1383 و نیز شماره 17 همین نشریه.
25. هفته نامه صبح صادق، شماره 8/362.
- 26.
27. کافی، ج 6/444.
28. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج 21، 91، وزارت ارشاد اسلامی.
29. سوره مائده، آیه 24.
30. تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی برسوی، ج 2/363، داراحیاء التراث العربی.
31. رجال کشی، شیخ طوسی/18، شماره 42، دانشگاه فردوسی مشهد.
32. کتاب الجمل، یا تَبَرَد جمل، شیخ مفید، ترجمه و تحشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی/52-51، نشر نی،

- تهران 1367.
33. صحیفه نور، ج 45/15، وزارت ارشاد اسلامی.
 34. همان/56.
 35. مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمدپروین گنابادی، ج 891/2 - 892، علمی و فرهنگی، تهران.
 36. رجال کشی، 296.
 37. بحارالانوار، ج 271/44.
 38. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج 146/3، ماده صوف.
 39. کنز الفوائد، ابوالفتوح کراچی، ج 78/2، در الذخائر، قم.
 40. تمدن اسلامی در قرن چهارم، آدام متز، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگزلو، ج 24/2، امیرکبیر.
 41. همان.
 42. تفسیر کشاف، ج 353/1، ذیل آیه 31 سوره آل عمران، دارالکتاب العربی، بیروت. 41. در دیار صوفیان، علی دشتی/125-126، جاویدان، تهران، 1363.
 43. نهج الحق وکشف الصدق، علامه حلی/59، دارالهجره قم.
 44. اعلام الدین فی صفات المؤمنین، حسن بن ابی الحسن دیلمی/26. مؤسسه آل البیت. 14/8 ق.
 46. فتنه باب/80 و 183. . . .
 47. شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ج 1/208، زوار.
 48. پژوهشی نو و مستند درباره بهائی گری، مصطفی حسینی طباطبائی/81 و 116، انتشارات روزبه تهران.
 49. روزنامه کیهان، 1386/4/31
 50. مجله حوزه، شماره 54.
 51. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ابن جوزی، تحقیق محمد عبدالقادر، ج 157/15، دارالکتب العلمیه.
 52. مجموعه آثار شهید مطهری، ج 87/3، صدرا.
 53. تمدن اسلامی در قرن چهارم، ادم متز، ترجمه علیرضا ذکاوتی، ج 87/2، امیرکبیر.
 54. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ج 16/16، حوادث سال 449 و نیز مقدمه التبیان فی علوم القرآن، شیخ طوسی، ج 1/احمد قیصر عاملی، مکتب الاعلام الاسلامی.
 55. تاریخ و فرهنگ، مجتبی مینوی/231، خوارزمی.
 56. آیینہ دانشوران، ریحان یزدی/471، کتابخانه آیت الله مرعشی 1372.
 57. مجله حوزه، شماره 46/76.
 58. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج 91/21.
 59. همان، ج 21.
 60. همان/41.
 61. نظام حقوق زن در اسلام، شهید مرتضی مطهری/7.
 62. عروة الوثقی، سیدجمال الدین اسدآبادی، ترجمه کاظم خلخالی/150.
 63. آسیاب هفت رنگ، باستانی پاریزی/269، دانش.
 64. مجله حوزه، شماره 89 - 238/90.

65. سیاست و اقتصاد عصر صفوی. باستانی پاریزی/358، انتشارات صفی علیشاه.
66. رستم التواریخ، محمدهاشم آصف/144، امیرکبیر.
67. سوره زخرف، آیه 51.
68. سوره نساء، آیه 59.
69. الجامع الاحکام القرآن، قرطبی جزو 5/259.
70. اسرار سقوط احمدشاه، رحیم زاده صفوی/86، به کوشش بهمن دهگان، فردوسی تهران.
71. سیر حکمت در اروپا، فروغی، ج 1/49.
72. کاسترو و مذهب/79.
73. نقش مسلمانان در نهضت آزادی هند، ترجمه و تألیف سیدعلی خامنه ای، 33/34.
74. کیست از شما از تمامی قوم او، خاطرات مثیر عزری، سفیر اسرائیل در ایران، ج 1/44.
75. نقش مسلمانان در نهضت آزادی هند/34، پانوش.
76. تشیع، مقاومت و انقلاب، مجموعه مقالات کنفرانس دانشگاه تل آویو، ج 4/1984 چاپ فردوس.
77. اخبار شیعیان، پیش شماره. نقل از سایت اخبار شیعیان مورخه 76/6/17.
78. روزنامه کیهان، 31 تیر 1386/14.
79. سوره مؤمنون، آیه 83.
80. لغت نامه دهخدا، ج 2/2013، المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ج 15/78.
81. المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج 15/79.
82. سوره بقره، آیه 104.
83. بحارالانوار، ج 4/54 - 56.
84. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11/43.
85. سوره زخرف، آیه 83.
86. سوره مومنون، آیه 51.
87. اصول کافی، ج 1/269.
88. فرج المهموم، شیخ عباس قمی، 107.
89. عیون.
90. مجالس المؤمنین، نورالله تستری، ج 1/518، اسلامیه.
91. اعیان الشیعه، ج 5/398 (ده جلدی) دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.